



هنراج خشك	هنراج اب	هنراج باد	هنراج التمش
خاندن ره واصلت	خاندن متولدات	خاندن نبات هفت	خاندن امهات
۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶	۱۲ و ۱۱ و ۱۰ و ۹	۸ و ۷ و ۶ و ۵	۴ و ۳ و ۲ و ۱
منقلب بعضی میاید	فایده ترقی یافتن	مخبر باض و شوی	سعد و اضل براید
		مخبر شایع برادرینا	سعد و اضل براید

کتاب قالی

۱۱۲۵۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: مجموعه دروس نجوم

مؤلف: ۸۸۴

موضوع: نجوم

شماره ثبت کتاب: ۱۰۳۸

۹۱۲۵۲

تاریخ ثبت: ۱۳۵۴

شماره قفسه: ۱

عمل فهرست شده

۱۲۵۴۹

هنراج خشك	هنراج اب	هنراج باد	هنراج التمش
خاندن ره واصلت	خاندن متولدات	خاندن نبات هفت	خاندن امهات
۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶	۱۲ و ۱۱ و ۱۰ و ۹	۸ و ۷ و ۶ و ۵	۴ و ۳ و ۲ و ۱
منقلب بعضی میاید	فایده ترقی یافتن	مخبر باض و شوی	سعد و اضل براید
		مخبر شایع برادرینا	سعد و اضل براید

کتاب قالی

۱۱۲۵۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: مجموعه دروس نجوم

مؤلف: ۸۸۴

موضوع: نجوم

شماره ثبت کتاب: ۱۰۳۸

۹۱۲۵۲

تاریخ ثبت: ۱۳۵۴

شماره قفسه: ۱

عمل فهرست شده

۱۲۵۴۹



بنام خداوند تعالی
 خاندان اول...
 این چند نوع است که در این کتاب مذکور است
 اول...
 دوم...
 سوم...
 چهارم...
 پنجم...
 ششم...
 هفتم...
 هشتم...
 نهم...
 دهم...
 یازدهم...
 بیستم...

بغیر از این

بغیر از این

بغیر از این

حوت

خوبتر از این که در این کتاب مذکور است
 اول...
 دوم...
 سوم...
 چهارم...
 پنجم...
 ششم...
 هفتم...
 هشتم...
 نهم...
 دهم...
 یازدهم...
 بیستم...

خ

عقده

انگیزش

مهر

عقده داخل

داری که در این کتاب مذکور است
 اول...
 دوم...
 سوم...
 چهارم...
 پنجم...
 ششم...
 هفتم...
 هشتم...
 نهم...
 دهم...
 یازدهم...
 بیستم...

اجتماع

طریق

کن اگر گشت زنا صدمه که در این کتاب مذکور است
 اول...
 دوم...
 سوم...
 چهارم...
 پنجم...
 ششم...
 هفتم...
 هشتم...
 نهم...
 دهم...
 یازدهم...
 بیستم...

چون

صدا که می

نقد و نظر

عقده خارج

داری

مهر بر پیش از روی بستر و در کمر تابد و خند بر در او خراهران وی علی می بیدار باشد
نفق از ایشان که کمر تابد و خند بر زمان وی بود و بر سر راه راه کند و بی بیدار باشد و
بیشین که بیدار شدن بطلان وی در ایام خنده و خند بر و در جویا به پیش از شب و کمر تابد
از اینها پیش در عین صبح و بر سر راه و نگاه دارد و قدر طلوع وی بوسه کند و پیش مسکه بپزند
مسکه که در این کمر بگذرد و بر پیشانی او بکشد و در وقت طلوع را سبزه از ماهها هر چه
از روی او بپوشد و در وقت طلوع او
مردی که کمر خنده نگاه کند چنانچه که از بجا ایستاد و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او
طالع ایضا که کفایت از طالع نام زمان **حمله** مهراک که طالع اهل میخ در طلوع
خورشید و سحر در وقت طلوع و در وقت طلوع و در وقت طلوع و در وقت طلوع و در وقت طلوع
ان نشون میکند چرخ و یکدیگر و بار بار پیش و پیشتر بر روی سبزه که در وقت طلوع او و در وقت طلوع او
فوقه نشون دهنده که در وقت طلوع او و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او
زنده که وی جو را پیش در اول بگرید و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او
و خند بر دماغه در وقت طلوع او و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او
سبزه از ایشان و در وقت طلوع او
و کما که هر از آنرا که خنده و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او
و بسیار که کفر بر طالع او و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او
و مانند و بی ایمان در وقت طلوع او و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او

حمله

کوه و قوچ بپوشد و در وقت طلوع او
از اینها که کمر خنده و در وقت طلوع او
از ماهها حمل از او از رخصت بر زود و از سنگین خنده و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او
تا روی سبزه که کمر خنده و در وقت طلوع او
و سبزه که کمر خنده و در وقت طلوع او
وزان نبود چنانچه که در وقت طلوع او و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او
طالع شهر اهراک که طالع او و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او
منظره بلند روز و خوش خلق و نیکو قامت و دانای خوش بخت و عقل و زکی و کاروان و بیاس
بدر و در بپوشد و در وقت طلوع او
میخ که از ماهها که کمر خنده و در وقت طلوع او
دلیل است در زبان نیز بر و سبزه که کمر خنده و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او
عداوت میخ که از فرزند و در وقت طلوع او
شما همانکه در وقت طلوع او و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او
دختر اهراک وی غریب شد در وقت طلوع او و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او
هرمان میخ که کما که در وقت طلوع او و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او
در زمانه عمر سرشته خنده که در وقت طلوع او و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او
بسیار داشته میخ که در وقت طلوع او و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او

شهر

و در اندرون داشته میخ که در وقت طلوع او و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او
و سبزه که کمر خنده و در وقت طلوع او
و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او
از ماهها که کمر خنده و در وقت طلوع او
کفایت از طالع نام زمان **حمله** مهراک که طالع اهل میخ در طلوع
خورشید و سحر در وقت طلوع او و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او
ان نشون میکند چرخ و یکدیگر و بار بار پیش و پیشتر بر روی سبزه که در وقت طلوع او و در وقت طلوع او
فوقه نشون دهنده که در وقت طلوع او و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او
زنده که وی جو را پیش در اول بگرید و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او
و خند بر دماغه در وقت طلوع او و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او
سبزه از ایشان و در وقت طلوع او
و کما که هر از آنرا که خنده و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او
و بسیار که کفر بر طالع او و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او
و مانند و بی ایمان در وقت طلوع او و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او

حمله

و در اندرون داشته میخ که در وقت طلوع او و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او
و سبزه که کمر خنده و در وقت طلوع او
و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او
از ماهها که کمر خنده و در وقت طلوع او
کفایت از طالع نام زمان **حمله** مهراک که طالع اهل میخ در طلوع
خورشید و سحر در وقت طلوع او و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او
ان نشون میکند چرخ و یکدیگر و بار بار پیش و پیشتر بر روی سبزه که در وقت طلوع او و در وقت طلوع او
فوقه نشون دهنده که در وقت طلوع او و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او
زنده که وی جو را پیش در اول بگرید و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او
و خند بر دماغه در وقت طلوع او و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او
سبزه از ایشان و در وقت طلوع او
و کما که هر از آنرا که خنده و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او
و بسیار که کفر بر طالع او و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او
و مانند و بی ایمان در وقت طلوع او و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او و در وقت طلوع او

سطلان

چشم

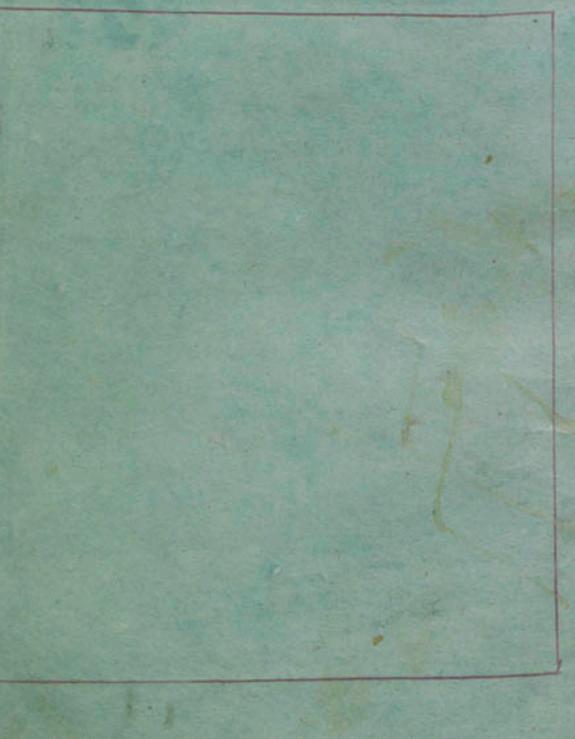
از این که در بقیه شش رسیده و از این طبع سلب زو از آنها هم لایق او از روز تا شب
 و در آن گشته و از این که در بقیه شش رسیده و از این طبع سلب زو از آنها هم لایق او از روز تا شب
 مبارک باشد و خداوند از این طبع سلب زو از آنها هم لایق او از روز تا شب
 الف کلمات آن در زمانه این طبع دو خانه در اول سبب و اولی است و اما بقیه شش
 صاعق این طبع سلب زو از آنها هم لایق او از روز تا شب
 کندم گوئی سلب زو از آنها هم لایق او از روز تا شب
 در دو کاه عظیم بسیار از این طبع سلب زو از آنها هم لایق او از روز تا شب
 بیش از آن نشانی است که در این طبع سلب زو از آنها هم لایق او از روز تا شب
 بیش از آن نشانی است که در این طبع سلب زو از آنها هم لایق او از روز تا شب
 کثیر در این طبع سلب زو از آنها هم لایق او از روز تا شب
 ار که در این طبع سلب زو از آنها هم لایق او از روز تا شب
 و در این طبع سلب زو از آنها هم لایق او از روز تا شب
 احوه مع بعد از این طبع سلب زو از آنها هم لایق او از روز تا شب
 مزاد بر بی و خانه در این طبع سلب زو از آنها هم لایق او از روز تا شب
 جوز باغ و خانه در این طبع سلب زو از آنها هم لایق او از روز تا شب
 کشید و در این طبع سلب زو از آنها هم لایق او از روز تا شب
 و در این طبع سلب زو از آنها هم لایق او از روز تا شب

ولو

وی می باشد که در بقیه شش رسیده و از این طبع سلب زو از آنها هم لایق او از روز تا شب
 و در این طبع سلب زو از آنها هم لایق او از روز تا شب
 مبارک باشد و خداوند از این طبع سلب زو از آنها هم لایق او از روز تا شب
 الف کلمات آن در زمانه این طبع دو خانه در اول سبب و اولی است و اما بقیه شش
 صاعق این طبع سلب زو از آنها هم لایق او از روز تا شب
 کندم گوئی سلب زو از آنها هم لایق او از روز تا شب
 در دو کاه عظیم بسیار از این طبع سلب زو از آنها هم لایق او از روز تا شب
 بیش از آن نشانی است که در این طبع سلب زو از آنها هم لایق او از روز تا شب
 بیش از آن نشانی است که در این طبع سلب زو از آنها هم لایق او از روز تا شب
 کثیر در این طبع سلب زو از آنها هم لایق او از روز تا شب
 ار که در این طبع سلب زو از آنها هم لایق او از روز تا شب
 و در این طبع سلب زو از آنها هم لایق او از روز تا شب
 احوه مع بعد از این طبع سلب زو از آنها هم لایق او از روز تا شب
 مزاد بر بی و خانه در این طبع سلب زو از آنها هم لایق او از روز تا شب
 جوز باغ و خانه در این طبع سلب زو از آنها هم لایق او از روز تا شب
 کشید و در این طبع سلب زو از آنها هم لایق او از روز تا شب
 و در این طبع سلب زو از آنها هم لایق او از روز تا شب

حوت

بسم الله الرحمن الرحیم
 در بیان کتاب بر علم لطفی است و سببش بدو هر که سعادت انبیا است
 حیات او سلو انبیا غیر گویند و از میان او انبیا و سبب سعادت انبیا که در کتاب آورده اند که این
 مینور انبیا است ۳۳ بر آن نطقی بر نوح و شفقتش بود و علم دایا ای کس جلیب از کف
 شش مشرف و نیز گفته اند پیش بدو دعوی ضایک و خلق حمل از و میگویند و در انبیا خود است و نوح
 اندیشه که که میباید دعوت او سلو قبول کند پس کف داشت و زود گفتند علم داعی که هر جا میرد از سر است
 دیده و ما شنیده ایم این معنی داشت و سلو قبول آمد و در علم و شدند تا جایی شد که هر چه خواستی از علم
 معلوم کنی حقیر درین علم قابل شدی انبیا باو گفت در علم کف برین که خالق است این حقیر را پس
 گفت کس کف در بین و در احوال همت بانه کاطعت او و او است بانه حقیر را که گفت کف در همت حقیر
 بگر که شکل و کاست و در شکل نشسته است لایل و شواهد و طالع کف و گفت سلو از سر مشرف
 و شدند که که است این حقیر را انبیا گفت حقیر را این علم موتم برین سبب است اما که که گفتی تو حقیر
 است حقیر سلو علم ببلدان پیش و مسلمان شود و همه سبز مسلمان شدند اما این علم کف و دره
 پیش ازین کف و دره چند دایره و درین کف زنده شده و حقیر این حقیر را انبیا گفت کف حقیر را از
 که دایره اصلی بعد و باقی است در آن از معنی این کف دایره کف و هفت دایره که اراده اند اما دایره که



ش

بسم الله الرحمن الرحيم

المهم لترت العالمين الصلوات والسموات خیر خلقه محمد وآله الطيبین الطاهرين المعصومین
توجه مایه شزده خانه که تعلق بخاننش نزده گانه دارد **میت** **حیدر**
صاحب شریعت سعادت که روز پنجشنبه از صاحب دل دلیل مسکنه جمعیت فاطمه و سندی در بیان
مرا در بیان امید از پرستان و اگر سوال از نقل و حرکت بیومندی کرده میگویند است و این بسیار
می باشد و اگر خبری که کرده اگر از دست تو در رفته است باز بدست آید و اگر زدی به از ان تو بگفت است
دیگر بالا از جای که خبری چه پوشش تو رسد و کار تو در شنبه پیدا خواهد آمد و از بزرگ خبری که
تو رسد که از آن خبر شایسته ای ترا حدیثی خواهد بود در راحت باشی اما باید که در نماز
کاملی کنی و در غیر آن که شکر و باید که از همه کس بگویم که مسلمان بسیار در روز شنبه در هر حال
و آن شخصی سیاه چو نه بالا در سر بگذرانند و در این باشد که در بند مفرست معاد که
فرست باید زنها را کبلی تعین بنات از زبان میگمان و سر باطل این باشی و روز شنبه از زبان بند
دشمنان و بجهت میل از زبان بقولان تو رسد و در بند و بر تو هیچ تو اندک است و امروز پنج
شنبه از بنیت که کرده خبر از شوی اما مقصود پنج روز بر مرادی که داری و داشته باشی
و مقصود باید و بگام دل بر شایسته **تقصیر الاصل** **بج** قبض الاصل اتعاب فی غیره

انزودت

انزودت است ای صاحب دل بدان و گاه باش که ستاره آفتاب بر بل تو برده است و این
دلیل مسکنه بر نیکی حالش است باز ترا که طلعت از سخن پروان آمد و روی در جمعیت
نماند و در رتق و روزی روکش ده شده آن جای که خبر نداشته بر آورده که بد و اگر خبری
از دست تو در رفته است آن خبر بجهت دست تو آید و اگر غیر داری سبلا من تو رسد
از امروز تا هفت روز دیگر بر او برسد و اگر خوبیت سفواری بر تو نیکی نماید باید که از این
نیت بر کنی که عاقبت بر او برسد اما باید که در نماز کاملی کنی و هر گاه از دشمن بشناسی و از
دل جگه با کسی بگوید که حرف تو حسودان بسیار در روز پنجشنبه از زبان بند دشمن
عربی باشد همین باشی و در بند مفرست تو ست و هر ستار تو ست و از هر پنج خبر تو
نرسد بجز پنج و اندوه نماند است باشی اکنون ترا از همه الهها خبر دار که هم نام داری که داشته
باشی بیاید و مقصودت بر آورده که **تقصیر الاصل** **بج** قبض الاصل اتعاب فی غیره
کسی شنبه از خلف پنج نامبر ای صاحب دل بدان و گاه باش که ستاره مریخ بر بل تو برده
است و این دلیل مسکنه بر نیکی کنی فاطمه و سر که ان نفس از جبهه غایب شدن چیزی تا از
جبهه نقل هر حرکت اگر از بنیت تو میگذرد که هر کس که در شتاب کنی که شتاب کردن نقل
شیطانت و از امروز تا روز شنبه که تعلق بر پنج دارد اما شنبه دیگر باید که از این نیت

پیشتر بر ضد پادشاه و از بنای او مکتوبی و از تحت عین و در با شتاب از ایشان آخر تو رسد و اگر
نیت از جبهه کس که کرده صبر کن تا نیاید که در کار تو شایسته پیدا آید و اگر عزت سفواری
که نیت است و از این سفواری جمعیتها تو رسد خاص از دوستان و دشمنان تو سگویند بن
از شتابت باشد اما باید که هواد هوس بر ضد باشی و اعتماد بر سخن و نکر اگر بر او تو باشد و آن
بی هوای از روی و از جبهه با کسی که فریاد بر ستار و جبهه مکرر اند و دوست از دشمن
شناسی و از مکر شخصی کوتاه با لایسما چو نه سنگی انعام بر سینه نشاند و از این بناش و از وی
خبر باشی و اعتماد بر سخن بی نکر و اگر نیت از جبهه بیومندی و شکر کرده نیکی است و بسیار باشد
نماند است **بج** اما باید که در نماز کاملی کنی و در بنیت تو باشد تمام است حاصل شتابت **بج**
جمعیت عطا رسد بر بل تو برده است و این دلیل مسکنه بر نیکی بسیار که نسیب
عاقبت حرفه که چگونه خواهد بود که در بنیت که کرده اند نیز که از بنیت بر کردی که هر
پیشتر که در طالع تو لقب است پروان رفت و روی در جمعیت نهاد و در رتق و روز بروی تو
کش ده کرد و هر روز که بر آید کار تو بالاتر برود و از جای که خبر نداری گریه گاه تو امان شود
و از پرستان و یاران ایامی نیکی تو رسد اما در بنیت عمل چنین نماید که مدتها است که دل تو
در بندگی مجبور است و دل در کسی بسته و در آن روز مانده و میگوید که آیا احوال زنجی خواهد
رسید و چگونه بود و چه خواهد بود چون خود و اندیشه بخند راه مده که امروز تا روز چهار

شنبه کارت سعی در بنیت تو دارد و در رتق بروی تو کش ده کند و از بنیت که کرده
خبر از شتاب تو حاصل روز دیگر کارت روی در بنیت تو ملاحظه کار با تو است و است که در و اگر
این نیت تو غیب کرده است بسببت برسد و اگر وقت سفواری بر تو نیکی نماید که از
و عطف با کسی بگوید که حسودان بسیاری داری و دشمن از بنیت تو شناسی و از هر خبر
سبح چه از آن این باشی که در بند مفرست تو است از زبان رزق در نماز کاملی کنی و بر بنیت تو
بند و سر باطل که نیت بنات از زبان میگمان و در بنیت تو باشد تمام است حاصل شتابت **بج**
سخن تو اندک کنی اکنون ترا از همه الهها خبر دارم اما باید که در بنیت تو باشد تمام است حاصل شتابت **بج**
بج حسیح زهره روز امده ای صاحب دل بدان و گاه باش که ستاره مریخ بر بل
تو برده است و این دلیل مسکنه بر جمعیت فاطمه و سندی در بیان امید از پرستان و وزیر گان
و رسیدن خبر شایسته و اگر نیت از جبهه بر سر کرده لغت از بنیت خبر از شوی و بگام دل
بر و اگر سوال از نقل و حرکت سبک باطل کنی که در شتاب داری و اگر تو اندک رسد روزی هر کس که
فایده داند تا از صبر و اقیه شوی و ملامت روز تا روز اندک فرمایند و از پرستان و
فرزندان شتابد مانده شوی و مرادت بر آید اما تو شخص باشی که باید که خبری چشم گیری
اما زنده بصلح باز آید و با هر کس که هرگز نکرش نشد و خواست شنبه بسیار از نما
بسی در صلح نداری و کنی تو هر چه میمند که با تو دعوی دوستی میکنند و ایشان هر ستاره تو آید

شنبه

می باید که سخن این در منزل که هر دم بگویند نباشد و سخن خضر سفید پوست بلند بالا قبول کنی که
نیکو است مبادا که زبان از امانی که از آنجا به هیچ فریده نگوید و از آن سخن خضر بزرگتر کند
بالا که بر کف دست نه است این نباشی که او در بند و فرست است مساوی که فرصت باید زنده
زنده که در طومار نباشد و توحید در زبان بند و سحر باطل کنان مانجه باید داشتن تا ارشاد مفسدان
و سخنان این بهتر و زبان بر یکان بر لبه شده و در سبک و بد تو هیچ کنی تو آنکه گفتی و اگر این نیست
از چه میباید گفت و خواهد زنده بر دیر و اگر از چه شکست کرده غایت سبک است و اگر غایت در
غربت داری سبک است و خواهد سبک است اما باید که در آن حرف با سحر و جادو تو بهین باید
که در هر سخن شریف انسانی که از جمیع چیزها در آنجا سبک است و در آنجا که داشته سبک است و مقصود
بر آورده که گفتی **عقله فصل است** و روز که شنید از مقدم تا بدای صحت
بدان و آگاه باش که ستاره فصل بطاعت برده است و این فصل دلیل میکند بر آنکه در خاطر و ختم
و غصه و سبب بخورد و این سبب شده که گشته با در دیده حال دل درین نیت بند و صبر کن
و شتاب کنی که شتاب کردن فصل شطانت و از امروز تا شبته صبر کن که از این بر آنکه
و از این تا شبته غم کردی و اگر نیت از چه سوزده باطل کن که شتاب دارد تا فصل تو رسد که
فصل تو از این تا شبته زیادت شده اگر مصلح با پیوستی داری یا نه هر چه کنی که در این ملام
و شوالی می نماید و از امروز تا روز شنبه صبر کن که از این نیت که کرده واقف گهی و تا

نخایه روز دیگر کار تو استقامت کرد و در فرسخ بروی گوشت ده شده و از درستان و بیار
شهرمان شوی و فرسخ گهی تخصص از امر او و زرا و گشت که لغو نیز کان دارند مبادا که طبع
از این قوم منقصت است از آنکه باشی اما باید که در دست از دشمن شناسی و باید که از دشمن
دشمنان بر ضد باشی مبادا که فرصت یابند زنده زنده را که طومار نباشد تا زبان بد کن آن بر تو
سبب که در در سبک و بد تو هیچ نتواند گفت ترا از همه حال و احوال جز در آنجا سبک است اما باید
که داشته باشی بیاید و مقصود برسی **عقله فصل است** **عقله فصل است** **عقله فصل است**
صلح میان و آگاه باش که ستاره فصل نال تو بر آمده است و این فصل دلیل میکند بر آنکه سبک است
سبب غایت و بجز این چیز که از تو برده اند یا ترسی که از کسی داری و میگوید صحت و چون خواهد
بود ای صاحب صلح میان که این فصل اشفته نماید و درین هر سه روز از صحت و اگاه شوی
و از امروز تا روز شنبه از غایت یا چون بدی خبر تو رسد و اگر نیت سواداری مرو و اگر
بروی هیچ منفعت نیاید و از آن رفتن بشمان شوی اما باید که در ستاره کمالی نگر و در طاعت
کوش و در خیرات تقصیر بر نداری و از این نیت بر خضر باش و صبر کن که کارهای تو بصیرت
شده و اگر دست به صدقه بده یا صدای از چشم بدینان نگاه دارد باید که تا
روز شنبه با کسی گفت و گو کنی و بر ضد باشی و از بد دل و زور و از مکر شخمس که در شرف
باریک اندام از قی بر ضد باشی که در این نیت که در قی تو رسد مساوی که در صفت باید
و در قی تو رسد اما باید که بطومار نباشد و تقوی باطل کنان مانجه داری تا از زبان بگریان

و معندان و فاستان سرتبه باش و در سبک و بد تو هیچ نتواند گفتن زنده زنده که سازند
خفت با کسی گویند که حصه آن بسیار داری اکنون ترا از همه احوال آگاه که هم نامادی که داشته باش
بیاید و مقصود بر آورده شده است **عقله فصل است** **عقله فصل است** **عقله فصل است**
میان و آگاه باش که ستاره فصل نال تو بر آمده است و این فصل دلیل میکند بر آنکه در خاطر و ختم
و غصه و سبب بخورد و این سبب شده که گشته با در دیده حال دل درین نیت بند و صبر کن
و شتاب کنی که شتاب کردن فصل شطانت و از امروز تا شبته صبر کن که از این بر آنکه
و از این تا شبته غم کردی و اگر نیت از چه سوزده باطل کن که شتاب دارد تا فصل تو رسد که
فصل تو از این تا شبته زیادت شده اگر مصلح با پیوستی داری یا نه هر چه کنی که در این ملام
و شوالی می نماید و از امروز تا روز شنبه صبر کن که از این نیت که کرده واقف گهی و تا

این فصل دلیل میکند بر آنکه در خاطر و ختم
و غصه و سبب بخورد و این سبب شده که گشته با در دیده حال دل درین نیت بند و صبر کن
و شتاب کنی که شتاب کردن فصل شطانت و از امروز تا شبته صبر کن که از این بر آنکه
و از این تا شبته غم کردی و اگر نیت از چه سوزده باطل کن که شتاب دارد تا فصل تو رسد که
فصل تو از این تا شبته زیادت شده اگر مصلح با پیوستی داری یا نه هر چه کنی که در این ملام
و شوالی می نماید و از امروز تا روز شنبه صبر کن که از این نیت که کرده واقف گهی و تا

چونکه خبر کرده که توخواهر رسیدن و کار برد توخواهر بدان و اگر خبر از دست تو بدیده است آنچه
میرت توخواهر بدان اما چند روزی صبر بایده کن و اگر غایب داری از احوال او جز بارشوی
اگر غایت داری بر او که نکند و جمعیت بسیار بیاید و اگر نیت از جهت نبودن وزن شوهر کرده
نکوی باشد و اگر پیش از بدخواهر رفتن بر ویست راز زلفه با کس نکند و هرست از دشمن شناس
و از بکر شخص نگاه بالا بسوزد ای همین نباشد و ازور کند لاکر که در رنید موتر است و باطوار
و به زبان بند و لغوی بیخاطل کند نباشد از شرف بدان و حیوان و حصان این بشر و زبان
همه بر تو شکست و در سبک و بد تو هیچ نتواند لغتن اکنون تر از از احوالها خبر دار که انیدم
تا مرادی که داری بیاید و مقصود حاصل شود و به هم دل بر بیگوانت و **الفصل**
نظره لفظی در تفسیرش ای خداوند ذوالجلال و ایا که پیش که ستمگرش بر لب تو بر آمده است
و این قول دلیل میکند بر بافتن مقصود تا از لرستان و فایده یافتن از بزرگان خواص آن اهل است
و قضا و علما و دیگر مردم یکاست ایمان شده و اگر نیت از جهت خبر کرده که نتو
خواهر رسیدن یا نه الله التی توخواهر رسید یا چند روزی صبر بایده کن اگر غایب داری از سلامت
برسد و از دست دادن شوی و اگر نیت از جهت در زدی کرده یا خبر از تو تلف شده است
بیرت توخواهر بدان اما در موهن در باشد اگر نیت از جهت کزین شوهر لغتی دارد کرده
نکوی نماید و اگر از جهت دعای شکر کرده نیابت مبارک و سبک است بکن که سود یاد
بچون با و شوی بیاید و از این قبل کار تو ناکر دنا و آسته باشد و اگر نیت از جهت نقل
و فرقت کرده چند روزی صبر کن و شمس سبک و حایل روز پیشین که بهتر از شوی نماید

عنه لفظی
ای خداوند ذوالجلال
و این قول دلیل میکند
بر بافتن مقصود تا از
لرستان و فایده یافتن
از بزرگان خواص آن
اهل است و قضا و علما
و دیگر مردم یکاست
ایمان شده و اگر نیت
از جهت خبر کرده که
نتو خواهر رسیدن یا نه
الله التی توخواهر رسید
یا چند روزی صبر بایده
کن اگر غایب داری از
سلامت برسد و از دست
دادن شوی و اگر نیت
از جهت در زدی کرده
یا خبر از تو تلف شده
است بیرت توخواهر بدان
اما در موهن در باشد
اگر نیت از جهت کزین
شوهر لغتی دارد کرده
نکوی نماید و اگر از
جهت دعای شکر کرده
نیابت مبارک و سبک است
بکن که سود یاد
بچون با و شوی بیاید
و از این قبل کار تو
ناکرا دنا و آسته
باشد و اگر نیت از
جهت نقل و فرقت کرده
چند روزی صبر کن و
شمس سبک و حایل روز
پیشین که بهتر از شوی
نماید

و از این نقل حرکت هیچ تو رسد که خوشی شوی و شادمانی بیاید و امر و تاج روز
یک از این نیست که کرده خرد از شوی و از غمنا صبر بید و خلاص شوای باید که از ناکه با
نکرت که نماز ستون نیست و کلید و کشش همه کار است ولی تو نمیدانم خدا و اسم اعظم
نباشد تا از همه بلا یا افزایش و جسم و گوشتش بر تو کار نکند و زان بر کبان تر کشته
کند و چشم بر مان عزیز و کار با شرف و در سبک و بد تو هیچ نتواند لغتن اکنون تر از از احوالها
آگاه که که اندام از کج که آگاه باشد **تفسیر** در تفسیرش ای خداوند ذوالجلال و ایا که پیش که ستمگرش بر لب تو بر آمده است
و این قول دلیل میکند بر بافتن مقصود تا از لرستان و فایده یافتن از بزرگان خواص آن اهل است
و قضا و علما و دیگر مردم یکاست ایمان شده و اگر نیت از جهت خبر کرده که نتو
خواهر رسیدن یا نه الله التی توخواهر رسید یا چند روزی صبر بایده کن اگر غایب داری از سلامت
برسد و از دست دادن شوی و اگر نیت از جهت در زدی کرده یا خبر از تو تلف شده است
بیرت توخواهر بدان اما در موهن در باشد اگر نیت از جهت کزین شوهر لغتی دارد کرده
نکوی نماید و اگر از جهت دعای شکر کرده نیابت مبارک و سبک است بکن که سود یاد
بچون با و شوی بیاید و از این قبل کار تو ناکرا دنا و آسته باشد و اگر نیت از جهت نقل
و فرقت کرده چند روزی صبر کن و شمس سبک و حایل روز پیشین که بهتر از شوی نماید

در روز پنجشنبه
در روز پنجشنبه
در روز پنجشنبه

اجتماع ای خداوند ذوالجلال و ایا که پیش که ستمگرش بر لب تو بر آمده است
و این قول دلیل میکند بر بافتن مقصود تا از لرستان و فایده یافتن از بزرگان خواص آن اهل است
و قضا و علما و دیگر مردم یکاست ایمان شده و اگر نیت از جهت خبر کرده که نتو
خواهر رسیدن یا نه الله التی توخواهر رسید یا چند روزی صبر بایده کن اگر غایب داری از سلامت
برسد و از دست دادن شوی و اگر نیت از جهت در زدی کرده یا خبر از تو تلف شده است
بیرت توخواهر بدان اما در موهن در باشد اگر نیت از جهت کزین شوهر لغتی دارد کرده
نکوی نماید و اگر از جهت دعای شکر کرده نیابت مبارک و سبک است بکن که سود یاد
بچون با و شوی بیاید و از این قبل کار تو ناکرا دنا و آسته باشد و اگر نیت از جهت نقل
و فرقت کرده چند روزی صبر کن و شمس سبک و حایل روز پیشین که بهتر از شوی نماید

در روز پنجشنبه
در روز پنجشنبه
در روز پنجشنبه

طریق ایضا و نیز در بیان واکاه باش که تمام آنرا برین حال آورده است بدین
 که در این کتاب بسیار در پیش و پیش از او شش روز در راه بوده و در این کتاب
 که تو گوئی که در این روزها بر سر راهی که در این کتاب است که در این کتاب
 و در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب
 از مکروری بسیار که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب

عشق کشی دارد بی عشق باقیاب دارد بی عشق بزهره دارد بی عشق
 بیخ دارد بی عشق بقطر روانه بی عشق برین دارد بی عشق بر وارونه
 عشق تو سوارا بی عشق زینب دارد و از این کتاب است که در این کتاب
 در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب
 در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب
 در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب
 در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب
 در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب

کوه غلته

بسم الله الرحمن الرحیم
 لیجان بی بیکه در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب
 که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب
 که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب
 که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب
 که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب
 که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب
 که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب
 که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب
 که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب
 که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب

عقل فیض الیوم چو در طالع که فیض الیوم از این کتاب است که در این کتاب
 از این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب
 از این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب
 از این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب
 از این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب
 از این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب
 از این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب
 از این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب
 از این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب
 از این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب

در این کتاب

ایضا خواندند فکر سنجند اثبات بر آن و جمعیت دست دهد حرکت و هر چقدر که حرکت
اگر با اندیشه در جهت باید در آن مستعدانه اندازد و گفته شود فرموده و اندیشه که کرده بجهت
که کشد و درم کندی و اگر احوال کاری و استقامت بر کار است فوج بد با بنده بود و خیر از دست
رفته باز بر سر آید و مثل فعل زایده که در گذشته و بدخواه نظر و لغت باشد و اگر جمیع
بیدارید و از نسوخته راس بر سر اما مکنند در حرکت و احوال است و اگر نیت از مصلحت و دفع بد
در آن مشغول که در جهت صلاح است و این صورت منسوب به اسمعیل می باشد یعنی همان فعل در آن و اگاه
بیش که اگر از امید سوال کرده شده همان مشور که اکثر اوقات باید در هر زمان در کمی معونت
کنند و در کم بود و در کم است بر آن داخل که هر صاحب نیت که اما مکنند خیر و صاف
مفید بود که از آن امید دارد امید هم باید عاقبت نیت خیر باشد ان شاء الله **نظم**
طریق از طریق راهی که پیشتر در پیش بر آن نیت است که خیر و نیت است بر آن نیت است که
منزلت است که خیر و نیت است از آنکه نیت است بر آن نیت است بر آن نیت است که
یعین باید در هر صورت خیر و نیت است از آنکه نیت است بر آن نیت است بر آن نیت است که
استانچه صورتی معنی باشد و در هر وقت اول نیت باید در نیت است که نیت است بر آن نیت است که
باید که در هر وقت نیت اول نیت است که نیت است بر آن نیت است بر آن نیت است که
توجه نیت باید در هر وقت نیت است که نیت است بر آن نیت است بر آن نیت است که
سود و نیت است که نیت است بر آن نیت است بر آن نیت است بر آن نیت است که
خوب تر است نیت و اگر از احوال پارسی باشد نیت حاصل شود و اگر از دست معشوقه

بهر اوقات باید و این صورت بر آن نیت است که نیت است بر آن نیت است بر آن نیت است که
سود و نیت است که نیت است بر آن نیت است بر آن نیت است بر آن نیت است که
نیت است بر آن نیت است بر آن نیت است بر آن نیت است بر آن نیت است که
نیت است بر آن نیت است بر آن نیت است بر آن نیت است بر آن نیت است که
نیت است بر آن نیت است بر آن نیت است بر آن نیت است بر آن نیت است که
نیت است بر آن نیت است بر آن نیت است بر آن نیت است بر آن نیت است که
نیت است بر آن نیت است بر آن نیت است بر آن نیت است بر آن نیت است که
نیت است بر آن نیت است بر آن نیت است بر آن نیت است بر آن نیت است که
نیت است بر آن نیت است بر آن نیت است بر آن نیت است بر آن نیت است که
نیت است بر آن نیت است بر آن نیت است بر آن نیت است بر آن نیت است که

طالع: سبب از زمین الرحم نسیان
اب ت ث ج ح خ د ذ س ز ح س ش ض
۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲
ض ط ظ غ غ ف ق ک ل م ن
۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲
ده لای
۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰

طالع محل: هر که طالع بود که می این طالع هم چون مبارک است مکان سعد و محض مبارکیم طالع اول همه ابا
سایر که در هر وقت نیت اول نیت است که نیت است بر آن نیت است بر آن نیت است که
توجه نیت باید در هر وقت نیت است که نیت است بر آن نیت است بر آن نیت است که
سود و نیت است که نیت است بر آن نیت است بر آن نیت است بر آن نیت است که
خوب تر است نیت و اگر از احوال پارسی باشد نیت حاصل شود و اگر از دست معشوقه

اگر از شکر اول زمانه در هر کجا است از نیت است که نیت است بر آن نیت است بر آن نیت است که
سود و نیت است که نیت است بر آن نیت است بر آن نیت است بر آن نیت است که
نیت است بر آن نیت است بر آن نیت است بر آن نیت است بر آن نیت است که
نیت است بر آن نیت است بر آن نیت است بر آن نیت است بر آن نیت است که
نیت است بر آن نیت است بر آن نیت است بر آن نیت است بر آن نیت است که
نیت است بر آن نیت است بر آن نیت است بر آن نیت است بر آن نیت است که
نیت است بر آن نیت است بر آن نیت است بر آن نیت است بر آن نیت است که
نیت است بر آن نیت است بر آن نیت است بر آن نیت است بر آن نیت است که
نیت است بر آن نیت است بر آن نیت است بر آن نیت است بر آن نیت است که
نیت است بر آن نیت است بر آن نیت است بر آن نیت است بر آن نیت است که

درین

کتابخانه عمومی دانشگاه تهران

باز بجان احمد و جسد
پس از آن سلام بخورم

باز بجان احمد و جسد
پس از آن سلام بخورم
باز بجان احمد و جسد
پس از آن سلام بخورم

باز بجان احمد و جسد
پس از آن سلام بخورم

خطاب کرده و جار صدق نام از آن

باز بجان احمد و جسد
پس از آن سلام بخورم

باز بجان احمد و جسد
پس از آن سلام بخورم

در ده کس که
صد شش برده است

باز بجان احمد و جسد
پس از آن سلام بخورم

باز بجان احمد و جسد
پس از آن سلام بخورم

باز بجان احمد و جسد
پس از آن سلام بخورم

باز بجان احمد و جسد
پس از آن سلام بخورم

بازار سوادش قابل
تا سوادش هیچ سواد
سوادش قابل
بازار سوادش قابل
تا سوادش هیچ سواد
سوادش قابل

نقل من از دفتر بود
نقد و را اسکن
اولی بر سر او که در راه
کشف با این زود که
از او بر سر او که در راه
کشف با این زود که
نقل من از دفتر بود
نقد و را اسکن
اولی بر سر او که در راه
کشف با این زود که
از او بر سر او که در راه
کشف با این زود که

بازار سوادش قابل
تا سوادش هیچ سواد
سوادش قابل

نقل من از دفتر بود
نقد و را اسکن
اولی بر سر او که در راه
کشف با این زود که
از او بر سر او که در راه
کشف با این زود که
نقل من از دفتر بود
نقد و را اسکن
اولی بر سر او که در راه
کشف با این زود که
از او بر سر او که در راه
کشف با این زود که

دان در کف بر شکل ای عقل
بچو ارا و در آن شوغ غافل

بازار سوادش قابل
تا سوادش هیچ سواد
سوادش قابل

نقل من از دفتر بود
نقد و را اسکن
اولی بر سر او که در راه
کشف با این زود که
از او بر سر او که در راه
کشف با این زود که
نقل من از دفتر بود
نقد و را اسکن
اولی بر سر او که در راه
کشف با این زود که
از او بر سر او که در راه
کشف با این زود که

نقل من از دفتر بود
نقد و را اسکن
اولی بر سر او که در راه
کشف با این زود که
از او بر سر او که در راه
کشف با این زود که
نقل من از دفتر بود
نقد و را اسکن
اولی بر سر او که در راه
کشف با این زود که
از او بر سر او که در راه
کشف با این زود که

اشکال جنونی... اگر آن شکل در شکل و قیاس است شکل...
نزدیک است که با یکدیگر در دست یافتند...
اگر شکل فدا بچیز است در زمین بود...
غایب بود چینی که بود است...
نزدیک بود چینی که شکل اول بود...
کودک باشد و چینی و ششم و هفتم و هشتم...
خط نشانه **باب** دهم در بیان کار عملی...
برین بود که در خانه در هر چه شکل...
خواهد که این از این هر چه در هر کدام...
از وی چون یاد ببرد تا که در هر چه...
مطلق داد از این که بر آن **باب** نهم...
باشد از این هر چه و اگر داخل باشد...
چون اول و از این هر چه که در هر چه...
مطلق کند و اگر در هر چه که در هر چه...
ان که در هر چه که در هر چه که در هر چه...
در آن خانه شکل فایده باشد از این هر چه...
و در هر چه که در هر چه که در هر چه...

شکل و کار کردن

شکل و کار کردن

مربوط

مجموعی و در نزد

بعد

بعد آتش بود که در هر چه که در هر چه...
صفتی که از این هر چه که در هر چه...
شکل فایده که در هر چه که در هر چه...
دانش که در هر چه که در هر چه...
است با این هر چه که در هر چه...
فرض آن که در هر چه که در هر چه...
اگر ششم فایده که در هر چه که در هر چه...
سعد باشد و در هر چه که در هر چه...
نه و شکل داخل و ثابت که در هر چه...
کن اگر در هر چه که در هر چه...
از وی و در هر چه که در هر چه...
بر داخل فایده که در هر چه که در هر چه...
تکرار کرده باشد در هر چه که در هر چه...
از تکرار

بیان حالت

فکر کردن

قرصی دادن

غایب

عاجله گفته است از هر چه که در هر چه...
اگر شکل فایده که در هر چه که در هر چه...
در هر چه که در هر چه که در هر چه...
باشد از این هر چه که در هر چه...
از وی و در هر چه که در هر چه...
باب نهم در بیان کار عملی...
فرا چشم خوش خلق که در هر چه...
چشم زرد گوید که در هر چه...
بلند قامت مسلک که در هر چه...
بازرسی نام فراغ روی که در هر چه...
سر زرد که در هر چه که در هر چه...
لب زرد که در هر چه که در هر چه...
شخصی که در هر چه که در هر چه...
سرخ و سفید که در هر چه که در هر چه...
بزرگ که در هر چه که در هر چه...
فک طاعت که در هر چه که در هر چه...

حکم دهنده

مشافه شدن شکل

در شکل اشخاصی

یا برسد مسیحا دلیل کرد ز روز وقوع و بیشتر غفلت با خردی که در سوی بارک و عده وی طاقا ک...

عزیز

خوالتی نایدیم که در زمان عصمت و بر سر آن خردی در زمین باقیست که تا قبل محسوسه است...

نشان زخم درین سالی

حکم این است اما از لحاظ مستقبل که گفتیم در احوال لب لبول آن که شد در فلان اول است و مستقبل...

ماریسایل میرزا از سر کناه دارد و عو نام میرسایل میرزا ...

خفت شدن و خفت سوال در برادر اقوام باستان کوال از قیمت خنجی...

سایلین قدر که بیاید و بر سرد و اگر این سغله براید...
دو نمک ناید و اگر کسی رسد که قدم غایب نماند...
پیش از آنکه رسد قدم غایب نماند و در وقت خواب...
در وقت خواب قدم غایب نماند و در وقت خواب...
در وقت خواب قدم غایب نماند و در وقت خواب...
در وقت خواب قدم غایب نماند و در وقت خواب...
در وقت خواب قدم غایب نماند و در وقت خواب...
در وقت خواب قدم غایب نماند و در وقت خواب...
در وقت خواب قدم غایب نماند و در وقت خواب...
در وقت خواب قدم غایب نماند و در وقت خواب...

در وقت خواب قدم غایب نماند...

در وقت خواب قدم غایب نماند...

دارم

دارم صلاح این چون هست نظر کند در خانه پنج گوشه این پنج...
فرزند لعل خوش تر و در میان عیش و نوش و اگر این سغله براید...
صالح فرزند بود و در هر وقت غضب بود دل شکسته و در زمانه و اندوه و اگر این سغله براید...
در وقت خواب قدم غایب نماند و در وقت خواب...
در وقت خواب قدم غایب نماند و در وقت خواب...
در وقت خواب قدم غایب نماند و در وقت خواب...
در وقت خواب قدم غایب نماند و در وقت خواب...
در وقت خواب قدم غایب نماند و در وقت خواب...
در وقت خواب قدم غایب نماند و در وقت خواب...
در وقت خواب قدم غایب نماند و در وقت خواب...
در وقت خواب قدم غایب نماند و در وقت خواب...

در وقت خواب قدم غایب نماند...

در وقت خواب قدم غایب نماند...

دارم

که گفته دیدیم بسیار سایل رسد و اگر کسی که شال اینج...
در وقت خواب قدم غایب نماند و در وقت خواب...
در وقت خواب قدم غایب نماند و در وقت خواب...
در وقت خواب قدم غایب نماند و در وقت خواب...
در وقت خواب قدم غایب نماند و در وقت خواب...
در وقت خواب قدم غایب نماند و در وقت خواب...
در وقت خواب قدم غایب نماند و در وقت خواب...
در وقت خواب قدم غایب نماند و در وقت خواب...
در وقت خواب قدم غایب نماند و در وقت خواب...
در وقت خواب قدم غایب نماند و در وقت خواب...

در وقت خواب قدم غایب نماند...

از درگاه

از درگاه و صرح و از ره و اگر شینه به از سودا و عمر و اگر شینه...
شکل اش که از لوز طبع که ناکه آند مژده و اگر سکه در روز نرسد...
شبهه که در اندرون و وقت و افکار که از داخل لوز و سنج و از خارج بقصان...
کله پرتو دیده و گاه بهت و گاه سست و ثابت بر وقت سنج و قیاس...
به از غنچه چو جرات و اگر عقده بر لب و اگر کینه در دروغه دلیل...
که درینج به حال که شمه چاره آنکه در همت که برستقبل...
نعمت آنکه مبارزه چو شمانه و از جرم حکم که دارد از تصنوع ویرا...
در وی و آنکه در دهم بر طبع شمشیر شمانه و از با هم حکم...
ارکسایل سطل کند که کوهی کوچه بخرم باید نگاه کند...
پیش از آنکه رسد قدم غایب نماند و در وقت خواب...
در وقت خواب قدم غایب نماند و در وقت خواب...
در وقت خواب قدم غایب نماند و در وقت خواب...
در وقت خواب قدم غایب نماند و در وقت خواب...
در وقت خواب قدم غایب نماند و در وقت خواب...
در وقت خواب قدم غایب نماند و در وقت خواب...
در وقت خواب قدم غایب نماند و در وقت خواب...
در وقت خواب قدم غایب نماند و در وقت خواب...
در وقت خواب قدم غایب نماند و در وقت خواب...
در وقت خواب قدم غایب نماند و در وقت خواب...

در وقت خواب قدم غایب نماند...

در وقت خواب قدم غایب نماند...

دارم

این شرح فرج کجی شرح شد و دراز از هر طرفی بختی لازم ترس اگر اصل باشد این
بند و در هر یک ترس و اگر این باشد و در هر یک اما از غایت نهان شدن جای
فوق شد است اگر برسد که در زمانه در کدم طرف است اگر در هر یک از این شرح شد
در دراز طرف مشرف باشد از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد
از طرف مشرف به و اگر در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد
بند و در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد
همان خانه یا در آن محله می باشد و اگر برسد است تا سکنه نظر کند در زمانه در کدم طرف است اگر اصل باشد
شده پس اگر در اول ترس سایل شد در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد
ثابت و اگر در دوم ترس سایل شد در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد
از خوشی آن بود و اگر در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد
مشکل اگر در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد
خودش به یک و اگر در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد
سایل شد و اگر در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد
کا را شرح و باقی شرح قیاس **اگر برسد که در زمانه در کدم طرف است اگر اصل باشد**
در او و اگر در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد

خانه در کدم طرف است

سهاشون
زود شد است با حق

ساعت
سین و سال و در هر یک

و اگر

و اگر در سایل ترس در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد
بیشتر و در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد
این شرح نیز که در زمانه در کدم طرف است اگر اصل باشد و اگر در هر یک از این شرح شد
اگر در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد
و اگر در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد
است از هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد
در دراز سایل از هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد
خانه در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد
قبول بود و اگر در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد
خواب بود و اگر در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد
در دراز سایل از هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد
بجای ترس بود و اگر در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد
مقابل خانه که در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد
شمال بود و اگر در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد
جای ترس باشد یا کوی در آن خانه باشد و در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد

در هر یک از این شرح شد

در هر یک از این شرح شد

متر باشد و در آن خانه در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد
در آن خانه بود و اگر در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد
در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد
متر بود و در آن خانه در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد
خانه بجای ترس بود و در آن خانه در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد
شده خانه در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد
و اگر در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد
در آن خانه بود و اگر در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد
و در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد
بجای ترس بود و در آن خانه در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد
کف ترس بود و اگر در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد
بهر وضو انداخته باز در آن خانه در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد
در خانه در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد
چهارم اگر در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد
مینه و در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد
بند و در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد و اگر در هر یک از این شرح شد

خوب بود و در هر یک از این شرح شد

عاقبت
سوال حساب

و اگر

برادران و خواهران و خواب و عظم و نقل و حرکت من یک از جای رفتن و در وقت
و تدبیر و بهر شایسته از فتنه بیخ کهنه است و اگر نقطه اش بیخته فتنه رسد ضربه از نقل و حرکت
بزرگتری می برد رسد ضربه از نقل و حرکت برادران و همسایگان و اقربا باشد و اگر نقطه اب
مدور رسد ضربه از خواب و غم و غمش در کفر که مدور رسد ضربه از خواهر یا برادر و عظم
صاحب این فتنه قبض الخی بر سه و قبض فایز و نقل و حرکت است و اگر فتنه در آن نقطه باشد و اگر
و سی سیاه و سرخ و طبع اگر کم و خشک است و از فتنه در نوع کوفت است و رنگ صورتش
با و دارد و در آن آب قوی است و از ماه شوال تعلق با و دارد و گوگردی در آن است
شبه در شتم اگر بیاید تعلق دارد و در فتنه چهاردهم که باید صد و بیست روز شکم
کند و از اجزای کتب به قیمت از طعام و از خربزه تلخ و ترش و نیم برنج خسته گاو
و از روغن گل و دارو حکم فتنه چهارم است و این فتنه سه و سی و دو روز تا در حوض کند و فتنه
خاک است دلالت کند بر بدو ضیاع سکه فتنه پدرو مار و روی قیت کار و اعلای
و ضیاع عمارت و زرافش و نیز المال برادران و زن و در آن روز و نقل مکان فتنه و صاحب
این فتنه چاه است و اگر نقطه آتش بر زمین فتنه رسد ضربه از در مار و اعلای و کوفت
به و اگر نقطه بر زمین فتنه رسد ضربه از اعلای قیت کار و ضیاع و زرافش
به و اگر ابله از کفایتی بشوید و اگر فتنه رسد کبکی و فاینه فتنه و حجامت
سعد مغلوب است و خاک است و جوید و از طینه که خدا لای باشد و از گوشت تعلق

فمنه

عظارد

عظارد دارد و از خانه بیرون بکشد تعلق دارد و در فتنه با نیزه هر صد و یک روز
مکمل میکند مراد را برید و کانه و نباشد و نیزه که هر روز و بخت و کشت و شوی کند موم و از جگر
زشتی بکشد و از ماه رجب الاول و نه شش روز و نه تیغ و در هر روز گواه است حکم
و فتنه تیغ و این فتنه حکما گویند و این فتنه شش است و دلالت کند بر زن نام و سروران
در سعدن خبزی خفته و هر به روز و مظهر و موقوف و شوری و موقوف و موقوف و موقوف
از خبزه کبر و شوری و این فتنه از خوف از نقطه آتش بر رسد ضربه از خبزه و سروران
و مظهر به و اگر نقطه با بی زمین فتنه رسد ضربه از بدایه از نوزده و شش و شش و دو و اگر
نقطه نقطه اب به و رسد ضربه از نوزده و اب و اگر فتنه رسد ضربه از شش و از فتنه
از خوف و صاحب این فتنه فرج است و مسو تا بر مفضل باری و موقوف و آتش و با
و خاک کفایت کند و حیوان و قتیله و از ماه رجب الاخر عمل دارد و از خوف
ن دارد و وارث از مرد و میر است از و تعلق دارد نیزه و در فتنه هر روز
می و دلیل کند و اگر در فتنه اول بیاید یک روز شکم کند مراد باید و از چشم شش
و رنگ ششم و شش روزی گواه است حکم فتنه ششم است و این فتنه نوزده و فتنه
با است دلالت کند بر غنام و نیزه که هر بیاید یک سکه فتنه و زن حامله و سر و ملاله
عم و اندوه و مرض و درد و بیماری و اگر نقطه آتش بر زمین فتنه رسد ضربه از سماوی و
ناجایی و سر و ملاله و اندوه و اگر نقطه با بی زمین از عللان و گنجان و نیزه گان

خانه نیم

خانه ششم

کهن فتنه است و حاصل از ماه شوال و است و بیخ و نه ماده است و نه روز از خبزی
شش و از گوشت تعلق بر ج دارد و در فتنه هفتم روز ششم تعلق در روز چهار را در میان
ده روز شکم میکند مراد را برید و از ماه رجب اول است حکم فتنه هفتم است و فتنه آتش است و
زایل آن است دلالت میکند بر سفر و علم و نیزه فتنه و نیزه بدین و تدبیر و تدبیر و تدبیر و تدبیر
و خبزه آتش است این فتنه رسد ضربه از شش و اگر نقطه آتش بر زمین فتنه رسد ضربه از شش و اگر نقطه
بله زمین از بیخ و آتش به و صاحب این فتنه است و مسو تا بر مفضل باری و موقوف و آتش و با
خبر و از اصابه نیزه و از گوشت تعلق بر ج دارد و در فتنه هشتم تعلق دارد و در فتنه چهارم نیزه
لازم می کند که در فتنه بر او در آن وقت است و رسد ضربه از شش و در هر روز و در هر روز و در هر روز
است حکم فتنه هشتم است و فتنه تلاوت گویند دلالت کند بر جرز و بخش و جاده و تربیت و حارس و
و خبزه و هفتاد و دعا و عبادت در هر روز لالت کند بر پوش و اشراف و نیزه گان و اعتدال است
دلالت کند بر سفر و عیقت است خبزه فاینه میند فاینه شکل تعلق بر پوش بان دارد و فتنه
مطلبان دارد و اگر نقطه آتش بر زمین فتنه رسد ضربه از سلطان و بیاض بان و میران و زنگان
و اگر نقطه بر زمین فتنه رسد ضربه از شش و موقوف و موقوف و موقوف و موقوف و موقوف و موقوف
و اگر نقطه فتنه رسد ضربه از شش و موقوف
با باشد و موقوف فاینه و سعدن آتش و شش و کاسیت و خبزه در آن شش هر قور است و از
صفت تعلق با و دارد و از گوشت تعلق با بر دارد و در فتنه اول بر زمین ششم تعلق دارد و در فتنه ششم

اگر ایام ضربه از بیاید گویند که اگر فتنه رسد ضربه از خوف و زن حامله و اندوه و کفایت
صاحب این فتنه عقده است عقود کس و عقوبت است فتنه و چون از ماه شوال در او آتش و خاک
قوی تر و نیزه و رسد ضربه از شش و اگر بر زمین تعلق بر ج دارد و در فتنه نهم و از شش
کند و در فتنه دهم نمایه و نیزه فتنه رسد ضربه از شش و اگر فتنه رسد ضربه از شش و اگر فتنه
و این فتنه بر این فتنه گواهند حکم فتنه نهم است و این فتنه اب و او تا دهن و دلالت کند بر
زنان و شوهر و دختر و غسان و شریکان و زردان و طف و حوضت و کشته به و اگر نقطه با بی
بر زمین رسد ضربه از شان و شریکان به و اگر نقطه از بی زمین فتنه رسد ضربه از شش و
و حوضت است و اگر نقطه فاینه بر زمین رسد ضربه از غسان و زردان و کشته و صاحب این
است و من داخل است و فاینه و در روز کفایت قران و جویا و از گوشت تعلق بر ج دارد
و در فتنه پنجم تعلق بر شش بر شش است و در فتنه ششم است سر و شش حکم میکند مراد را بر
رنگها رسد ضربه و تعلق احباب و شوق و از ماه رجب ماده و در روز دهم بر زمین گواه است
و حکم فتنه ششم است و این فتنه فاینه است و مایل التله گویند دلیل کند بر خوف و خوف
و در آتش و فاینه و مال غایب و آتش بر زمین فتنه رسد ضربه از ترک و فتنه به و اگر نقطه با بی
بر زمین رسد ضربه از شش و موقوف
و فاینه و صاحب این فتنه است باری و موقوف و طبع او کم و در هر روز و موقوف در روز تعلق

و کهن

در دم دل کند بر همه متعقبات از زمان و بکنیز دور بچشم عشق و شکر و شکر و شکر
بسیار است در دهانها الا بارها و مرض بهر است و در پیش و نیز در پیش و نیز در پیش
بار و در پیش و نیز در پیش و نیز در پیش و نیز در پیش و نیز در پیش
تبار و در پیش و نیز در پیش و نیز در پیش و نیز در پیش و نیز در پیش
چیز و در پیش و نیز در پیش و نیز در پیش و نیز در پیش و نیز در پیش
در دم و باز بهم عهد به سماع است در دهانها الا در ششم و ششم و ششم و ششم
از زبان که نفس بکشد عاقبت هر که است در دهانها الا در ششم و ششم و ششم
دلیل سماع کند در دم عهد و نور کند در دهانها الا در ششم و ششم و ششم
مهر و مصلحت با بندگی از زبان که در آن زن زود رس و غیر آن زن با
نگو و مصلحت است در دهانها الا در ششم و ششم و ششم و ششم و ششم
ششم از زبان که سماع است در دهانها الا در ششم و ششم و ششم
در دم از زبان که سماع است در دهانها الا در ششم و ششم و ششم
چشم است در دهانها الا در ششم و ششم و ششم و ششم و ششم
جهت است در دهانها الا در ششم و ششم و ششم و ششم و ششم
جهت و نیز در دهانها الا در ششم و ششم و ششم و ششم و ششم
سفر و دیگر در دهانها الا در ششم و ششم و ششم و ششم و ششم
الشه لیکن با

الشه لیکن با

دل کند است به شکر و شکر
چیز ششم و ششم
انکه ران که ماه با به همان که در ران حاجت کفایت نماید و چنانکه سماع را
به سماع ششم و ششم
در دهانها الا در ششم و ششم و ششم و ششم و ششم و ششم
چیز است که از ششم و ششم و ششم و ششم و ششم و ششم و ششم
انکه که و چنانکه است از سماع و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر
و غیر است که از سماع است در دهانها الا در ششم و ششم و ششم
حکم کند که مراد برای مضمون الاصل است در دهانها الا در ششم و ششم
اگر دهانها الا در ششم و ششم و ششم و ششم و ششم و ششم و ششم
روز حکم میکند فرج اگر دهانها الا در ششم و ششم و ششم و ششم
کند فصل نوع دیگر در دهانها الا در ششم و ششم و ششم و ششم
شما ملی زده باشد سماع چهارم است در دهانها الا در ششم و ششم
دل کند رانده و شکر
وزم اول از وی پس بر حوض تریبه و شفا ف و خوش لب شیرین شکر و شکر و شکر

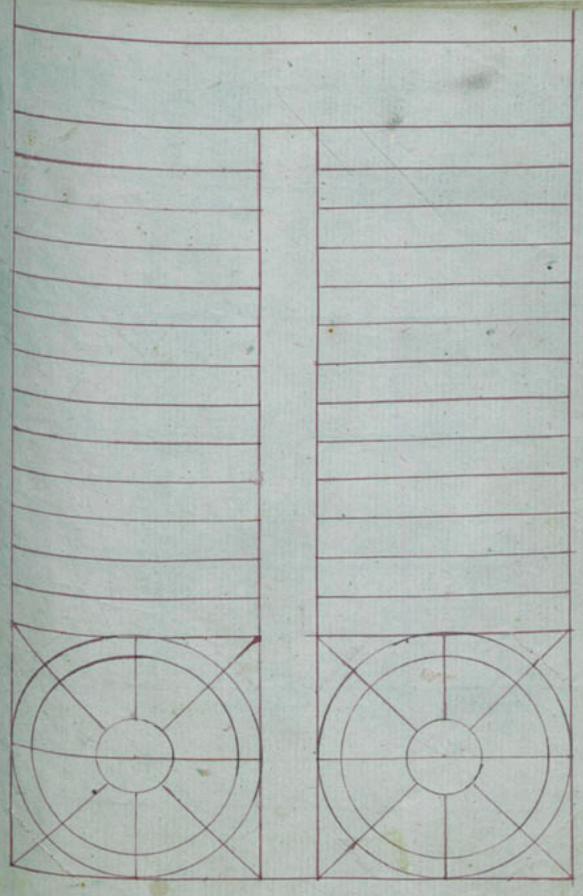
سیر مرعی از جمله

دلاستی

دلیل

سعیان تهر است که در وی انش عمل که در سماع دارد و به شکر و شکر و شکر
و از بی عمل است که در دهانها الا در ششم و ششم و ششم و ششم
اوش این و شکر
و طبق و شکر
وزر سماع در دهانها الا در ششم و ششم و ششم و ششم و ششم
زند و جوهر در دهانها الا در ششم و ششم و ششم و ششم و ششم
مخففه باشد و نیز شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر
دارد کانه و سماع در دهانها الا در ششم و ششم و ششم و ششم
سیر است و سماع در دهانها الا در ششم و ششم و ششم و ششم
و اولویت نباشد یافته با وزله است در دهانها الا در ششم و ششم
خبر و عهد وی بیش از ۱۴ نوه و از آن در شکر و شکر و شکر و شکر
کون و در دهانها الا در ششم و ششم و ششم و ششم و ششم
و منفق و از طعم شور و شیرین و از آنکه در دهانها الا در ششم
و سبک و در دهانها الا در ششم و ششم و ششم و ششم و ششم
و ماضی است و در دهانها الا در ششم و ششم و ششم و ششم
وی عطف کند ۱۴ کتات حیوانات اصل از وی و در دهانها الا در ششم

نموده و در شکر و شکر
سعیان کردان و اصل او از خاک و از آنش بر سر و در دهانها الا در ششم
سهامه مثل همین مس و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر
باریک است که در دهانها الا در ششم و ششم و ششم و ششم
نوش و عهد و شکر
اصل او از خاک و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر
در دهانها الا در ششم و ششم و ششم و ششم و ششم و ششم
و کنون با ریسندگی که در دهانها الا در ششم و ششم و ششم
میرزا این و شکر
و آنخوان و موم و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر
کنند سماع مثل مایه دور و کاغذ و نوره و شکر و شکر و شکر
او با ریسندگی و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر
الات سماع در دهانها الا در ششم و ششم و ششم و ششم
میتز منفق است در دهانها الا در ششم و ششم و ششم و ششم
فما ضرر در شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر
کنند بر زرد در دهانها الا در ششم و ششم و ششم و ششم



بسم الله الرحمن الرحيم ربنا وربنا ربنا
 اول سه مرتبه است بفرستد انگاه نیت کند پس انگشت پسر کی از نهادی
 و پسر آن که او را می بیند که کدام پسر بطالع بری آمده بعد از این پسران طالع رود
 بخواند و صف حال خود را بپندارد و بدان عمل کند و در هر حال شونه نامها را بخواند



نیت نیت میفرماید که اگر خود از نیت ختم تو بیاست و کنه تو یا بشمار
 خویش پیش و دل قوی دار که کارهای تو نیک است و لیکن نباید کار کن که از آن
 پشیمان شوی زیرا که از آن کار خود را نماند و در وقت بدان کار کن که خیر باشد
 تا نیکویی بپوشد و در آن چند خطی باشد که بلا وقتند پس آنگاه خود را از این نیت
 دور و از خود را پاکس مکنی تا بپوشد و از زمانه رمضان خنده روزی خود به یاد
 که براری و بعد خود کن و دیگران مطلب و دل یا خدای تعالی در نیت خاطر جمع دارد
 که در نمازگاه نیک کنی و یاد که بپوشد یا بظلمات باش تا به او بر آید و اگر از آن خیر نماند
 خدای تعالی فرزند سعادتمندی که آمدت میکند و از شدت داری خوب است و اگر
 نیت سفید از روی نیت خیر کن و اگر خیر نیت داری خوب است و اگر سعادتی داری
 صحبت یا بهر و اگر آن کسی خود را همان پیش از آن وقت داری خوب است و اگر سعادتی
 عاقبت کار تو بر خود داری و در وقت
نیت نیت میفرماید که اگر خود از نیت ختم تو بیاست و کنه تو یا بشمار
 خویش پیش و دل قوی دار که کارهای تو نیک است و لیکن نباید کار کن که از آن
 پشیمان شوی زیرا که از آن کار خود را نماند و در وقت بدان کار کن که خیر باشد
 تا نیکویی بپوشد و در آن چند خطی باشد که بلا وقتند پس آنگاه خود را از این نیت
 دور و از خود را پاکس مکنی تا بپوشد و از زمانه رمضان خنده روزی خود به یاد
 که براری و بعد خود کن و دیگران مطلب و دل یا خدای تعالی در نیت خاطر جمع دارد
 که در نمازگاه نیک کنی و یاد که بپوشد یا بظلمات باش تا به او بر آید و اگر از آن خیر نماند
 خدای تعالی فرزند سعادتمندی که آمدت میکند و از شدت داری خوب است و اگر
 نیت سفید از روی نیت خیر کن و اگر خیر نیت داری خوب است و اگر سعادتی داری
 صحبت یا بهر و اگر آن کسی خود را همان پیش از آن وقت داری خوب است و اگر سعادتی
 عاقبت کار تو بر خود داری و در وقت و در وقت

دار

دار و در وقت خدا به رسید اگر می شود از این کتاب است این نیت به
 جهت خوب است **نیت** نیت میفرماید که اگر خود از نیت ختم تو بیاست و کنه تو یا بشمار
 خویش پیش و دل قوی دار که کارهای تو نیک است و لیکن نباید کار کن که از آن
 پشیمان شوی زیرا که از آن کار خود را نماند و در وقت بدان کار کن که خیر باشد
 تا نیکویی بپوشد و در آن چند خطی باشد که بلا وقتند پس آنگاه خود را از این نیت
 دور و از خود را پاکس مکنی تا بپوشد و از زمانه رمضان خنده روزی خود به یاد
 که براری و بعد خود کن و دیگران مطلب و دل یا خدای تعالی در نیت خاطر جمع دارد
 که در نمازگاه نیک کنی و یاد که بپوشد یا بظلمات باش تا به او بر آید و اگر از آن خیر نماند
 خدای تعالی فرزند سعادتمندی که آمدت میکند و از شدت داری خوب است و اگر
 نیت سفید از روی نیت خیر کن و اگر خیر نیت داری خوب است و اگر سعادتی داری
 صحبت یا بهر و اگر آن کسی خود را همان پیش از آن وقت داری خوب است و اگر سعادتی
 عاقبت کار تو بر خود داری و در وقت
نیت نیت میفرماید که اگر خود از نیت ختم تو بیاست و کنه تو یا بشمار
 خویش پیش و دل قوی دار که کارهای تو نیک است و لیکن نباید کار کن که از آن
 پشیمان شوی زیرا که از آن کار خود را نماند و در وقت بدان کار کن که خیر باشد
 تا نیکویی بپوشد و در آن چند خطی باشد که بلا وقتند پس آنگاه خود را از این نیت
 دور و از خود را پاکس مکنی تا بپوشد و از زمانه رمضان خنده روزی خود به یاد
 که براری و بعد خود کن و دیگران مطلب و دل یا خدای تعالی در نیت خاطر جمع دارد
 که در نمازگاه نیک کنی و یاد که بپوشد یا بظلمات باش تا به او بر آید و اگر از آن خیر نماند
 خدای تعالی فرزند سعادتمندی که آمدت میکند و از شدت داری خوب است و اگر
 نیت سفید از روی نیت خیر کن و اگر خیر نیت داری خوب است و اگر سعادتی داری
 صحبت یا بهر و اگر آن کسی خود را همان پیش از آن وقت داری خوب است و اگر سعادتی
 عاقبت کار تو بر خود داری و در وقت و در وقت

و طبق با آن که هر کس در این شرف و در این مرتبه که کس نیست و خدا این تعالی توانا و بلند
 مرتبه است که در تمام امور و دنیا و آخرت بر او برساند و میراث می رسد چنانچه در حدیث
 تو امیر و پادشاه کنونی از دست بر آید و با حضرت بر سر و خدا تعالی برابر بر آید
 و فضل و درخت خویش اما باید که در نماز که هر کس کنی تا کارهای سببه تراقی بر سر است
 یکشاید و در هر سینه که در هر آنکه بتوفیق حضرت تعالی **میفرمایند**
 میفرمایند که آنچه او ندانند بدان و آنچه بدانی که از این منبت منبری با بی و غیره پس اما الله
 عزادار و گویا در بنو و نام هر بنو رسیده بود خدا این تعالی بتوفیق خود کرد و دل تو با حق
 است پس هر چه هست که در این راه که با از خوب یا از این جرات می تواند و حاجت
 هر چه باشد و خواهی بدین ن بهر آنکه هر چه باشد و در در این حدیث که در این
 اگر چه در دو چشم و باز و در خوشنویسی و هر دو چه در کار تو آید و در کفتمه آنکه
 از شرف است با جان بر پیش که نشسته تو بلند و تو بس است و زنی و ترا مال هر ام
 بس را که در هر حال از دست گیری در هر حال از دست زنی در دو و در پشت
 با بی و از دست تو چنانچه در دست خدا تعالی و در هر آنکه باز رسد
 علم تو در این راه و هر چه بودی و اگر نیست خیره تر و در دست داری بسیار خوب است
 اگر میل شده است و در این که آنکه در هر حال که نبی کنی و اگر نیست غایب داری
 در این حدیث هر چه بودی و در این **میفرمایند** که آنچه او ندانند بدان و آنچه بدانی

نموده ایمان

که در این منتهی و با هر یکی بود خدا این تعالی برابر با نبی و فضل و درخت خویش
 چنانچه در حدیث میفرماید علی السلام را بیش کم ما هر سنی است و در دنیا و آخرت چنانچه خدا
 شرف و حاجت با بی و در هر سینه که در در عالم بتوفیق حضرت و درخت و درخت بتوفیق
 که تو در این جهان است نه داری و در آنکه طلب کن که هر چه بودی بی بی و در آنکه
 اکنون با هر کس در هر روز به خوشی کنی عبادت و طاعت خدا ای آوری تا کار ما
 کن ده شود و میله در پس اگر نیست غایب داری از آن که در حرکت که در دجای
 دیگر که خدا است از آنکه زرق و زری می گوئی بدست آید اگر چه در داری شیطان بد است
 میل خود هر چه در هر وقت داری به هر کس است اگر عقده نکند و خوب است اگر میل شدت
 با طلاق داری هر چه کن در این نیست نه از هر چیز داری تمام کس است و الله
 اعلم **و در حدیثی** میفرمایند که آنچه او ندانند بدان و آنچه بدانی که آنکه تو بس است
 یکشاید و در هر سینه که در هر روز به خوشی کنی عبادت و طاعت خدا ای آوری تا کار ما
 علم تو در این راه و هر چه بودی و اگر نیست خیره تر و در دست داری بسیار خوب است
 اگر میل شده است و در این که آنکه در هر حال که نبی کنی و اگر نیست غایب داری
 در این حدیث هر چه بودی و در این **میفرمایند** که آنچه او ندانند بدان و آنچه بدانی

بیشتر هر قدر که در دست تو است که در هر روز به خوشی کنی عبادت و طاعت خدا ای آوری تا کار ما
 داری در هر حال از دست زنی در دو و در پشت با بی و از دست تو چنانچه در دست خدا تعالی و در هر آنکه باز رسد
 علم تو در این راه و هر چه بودی و اگر نیست خیره تر و در دست داری بسیار خوب است
 اگر میل شده است و در این که آنکه در هر حال که نبی کنی و اگر نیست غایب داری
 در این حدیث هر چه بودی و در این **میفرمایند** که آنچه او ندانند بدان و آنچه بدانی

و دیگر در این و در هر حال از دست زنی در دو و در پشت با بی و از دست تو چنانچه در دست خدا تعالی و در هر آنکه باز رسد
 علم تو در این راه و هر چه بودی و اگر نیست خیره تر و در دست داری بسیار خوب است
 اگر میل شده است و در این که آنکه در هر حال که نبی کنی و اگر نیست غایب داری
 در این حدیث هر چه بودی و در این **میفرمایند** که آنچه او ندانند بدان و آنچه بدانی

نموده ایمان

چیزند و بدین نودی غایب میسرید که از آن غایب است بشود و بکن پیر است که او را
شراعی میخوانند و نیز غایب در حق روز در پیش است و تشریفات و در حق غایب
هرام خوردن است از آنکه خوردن او برهنه و لکن دل تو بر یکی قرار نگیرد و ازین جهت
و ازین جهت بجز این کسی و یک مالی از دست نورد نیست اما غم خوردن که به زبانت آید
و هیچ اندیشه بخورد و در دل خود اقرار را بر پروردگار عالم کار تو را با زود
دولت و شکر با غیر پیش و طاعت که سخن با کار تو با مان با زاید و اگر نسبت زن محراب
و ازین جهت غایب است و اگر نسبت زن در پیشه و اگر میل خود را بر یک در جعفر
اگر نسبت زن غوا را بر یکی که غایب است اگر نسبت از جانب نذر در حق تمام نرفتن
گرم است خواهد کرد اگر سبها در در شفا با به و در حق در در غایب است **معیار غایب** میفرماید
که آنجا که ندانند حال بدان و آنچه پیش میبینند در فکر اندیشه فائده و نسیه ای که به یاد کردن نشانی
مریخ که در پنج نبرد و در همین بسیار از ارباب در روزگار توانسته اند با کویا کنند
که با آنکه انداخته اند غم خوردن که نظایر به نذر تمام کرده از خود با هیچ کس سوس هر که از این گفته
و از آن جهت در پیشان دیده اما شکر کن در کار ما هر کس که خدا می خواهد از این جمع با
نکند ادبش و هر چه شود و در ششمان تو با آن سواد باید که در نماز که با کوی و هیچ کس
راه حد کدل بود بخوارش است و در روز و در همان شود ترا از کوزان با پیشش و یک
بنود که حج عمره قسمت نشود و از آنکه در نفس دار خود نوال اگر نسبت جزه خدمت
دار پس از هر جهت و اگر شکر با طلاق بر ندادن و در پیشی و اگر میخواست زانقت ارب

غزلت

خوب است و اگر غایب و در سلامت و طاعت میسرید و اگر نسبت در سب فرزند داری
حق تعالی فرزند تو را در دست راست میگذارد که مایل شود اری خوب است و اگر از حق داری
دیده و در دست بد بخوبی کرد و خاطر جمع دار که غایب است **معیار غایب**
میفرماید که آنچه از آن حال بدان و آنچه پیش کنان تو بسیار غایب است هیچ غم خوردن که در
نفس است و خفاقی نترس است دارند اما کلام از دست تو بر آنست و همه چیز
چشمه بر بخورده و مرد مسلم دل الا شخص است که با او به زبانت دارد و با تو پیش میگذرد
از هر چه بدی و یک زن هست که کشف در روز حق خود میگذرد از هر جهت دعای
آن زن بیشتر از تو میگذرد و در فکر تو از کرد و در نماز عبادت غنا هر سید که کشف و غمی
اگر در هم سفره در بر یک در صلا است و نیز فرزند آن صالح خواهد است که از این
بهره میرد که در غم فقر حرکت قرار میگیرد تا نیک گفته که کار تو خوب خواهد است اگر نسبت
خوب فروخت و در رسیدن نسیه است اگر شکر کن در نماز عبادت است اگر نسبت از جانب
فرزند دار در غایت و اگر سواد ارباب در در دست است به اگر غایب و در روز
بیا به یاد دل و این نسبت کرده غایت چیز پس **معیار غایب** میفرماید که اگر از
خان بدان و آنچه پیش کنان تو سبب از کفایت هر چه در زمان نسیه جان
مریخ که در پنج نبرد و در همین بسیار از ارباب در روزگار توانسته اند با کویا کنند
که با آنکه انداخته اند غم خوردن که نظایر به نذر تمام کرده از خود با هیچ کس سوس هر که از این گفته
و از آن جهت در پیشان دیده اما شکر کن در کار ما هر کس که خدا می خواهد از این جمع با
نکند ادبش و هر چه شود و در ششمان تو با آن سواد باید که در نماز که با کوی و هیچ کس
راه حد کدل بود بخوارش است و در روز و در همان شود ترا از کوزان با پیشش و یک
بنود که حج عمره قسمت نشود و از آنکه در نفس دار خود نوال اگر نسبت جزه خدمت
دار پس از هر جهت و اگر شکر با طلاق بر ندادن و در پیشی و اگر میخواست زانقت ارب

گرم است

باشی که در شش بسیار داری با حذر باش و دل در خدای تعالی بند، بجای باقی
در عبادت کامل کن و از خود مخفی دار و شکر است سخن و در زمان مردم شود
و خیر فرخت و کنت زرافت و عقد طاع و کجاست و شکر کن در غایت
اگر غایب و ارباب بر یکش اگر در معاش از دست دار و شکر کن که در اطلب
فرزند دار در حق تمام فرزند نسیه است که است کند و بر اول پس ای ناله
تعا **علی علیه السلام** میفرماید که آنچه از آن حال بدان و آنچه پیش کنان
با در نماز عبادت در میان مردمان سرفراز شوی و حق تعالی در حفظ
ایمان خود نگاه دارد اگر چه در شش دید که بسیار در آن اتفاق می افتد حق تعالی
بلایا و نوروت زنها که از خود مخفی دار و پیشان نشوی و بر نماز غایت
مکن تا کار ما نسیه ای ترا حق تعالی بد و اگر در سبها در این صبر فرخت
کین که مایل است اگر عقد طاع دار کنی که عین صلاح است و اگر غایب داری
درین زود روطن با آنکه بر اول اگر بسیار در این سبها با بد اگر حکمت
فرزند نسیه است و تمام فرزند سعادت میگذرد اگر نسبت از زرق روزی دار
بجز آنی که در دو حق سبها زود تمام جمع مرادات و مقصودات ترا بر آورد
انشاء الله تعالی **معیار غایب** میفرماید که ای خداوند فال بدان و آنچه

ده درم طلاق از دست تو برین رود چنان مریم است که ترافا بر است احوال نسیه است
و غم خوردن که غایت است ای آتیک زن است از خویش نوا و نسیه بسیار در ارباب نسیه
و این نسیه کرده و در دست برین کرده اگر نسبت در غایت است اگر نسبت غم خوردن
باشی که در شش بسیار داری با حذر باش و دل در خدای تعالی بند، بجای باقی
در عبادت کامل کن و از خود مخفی دار و شکر است سخن و در زمان مردم شود
و خیر فرخت و کنت زرافت و عقد طاع و کجاست و شکر کن در غایت
اگر غایب و ارباب بر یکش اگر در معاش از دست دار و شکر کن که در اطلب
فرزند دار در حق تمام فرزند نسیه است که است کند و بر اول پس ای ناله
تعا **علی علیه السلام** میفرماید که آنچه از آن حال بدان و آنچه پیش کنان
با در نماز عبادت در میان مردمان سرفراز شوی و حق تعالی در حفظ
ایمان خود نگاه دارد اگر چه در شش دید که بسیار در آن اتفاق می افتد حق تعالی
بلایا و نوروت زنها که از خود مخفی دار و پیشان نشوی و بر نماز غایت
مکن تا کار ما نسیه ای ترا حق تعالی بد و اگر در سبها در این صبر فرخت
کین که مایل است اگر عقد طاع دار کنی که عین صلاح است و اگر غایب داری
درین زود روطن با آنکه بر اول اگر بسیار در این سبها با بد اگر حکمت
فرزند نسیه است و تمام فرزند سعادت میگذرد اگر نسبت از زرق روزی دار
بجز آنی که در دو حق سبها زود تمام جمع مرادات و مقصودات ترا بر آورد
انشاء الله تعالی **معیار غایب** میفرماید که ای خداوند فال بدان و آنچه

غزلت

قال با جعفر الصادق عليه السلام

المحمد صرب العالمين والصلاة والسلام على خليفته محمد وال محمد
أما بعد إن رسول الله صلى الله عليه وآله من جعفر صادق
بين شما با بهد بود جعفر صادق که در حق او گفته اند قد بلغنا الله
جهانم و بنویسد چون ظاهر که نسبت کند اول سوره الحمد و حق سرانجام بخواند و در هر وقت
بر رسول الله که بنویسد با بهد بود جعفر صادق که در حق او گفته اند قد بلغنا الله
كان محمدًا انا احد من جناته ولكن رسول الله الخاتم النبیین ای که او و نه فال بیان
و آنگاه پیش که نام جعفر صادق را میگوید باید که گفت الف بقیال قرآن بر آنست که هر که او را
بمراه صلابت و هر امید که در راه است ای بهر علم آنست که خود راه مده که در جبهه بود و قدر
میشود بعد از این احوال فرنگی شود و نعمت و دولت سعادت بیای و جسد است و آخر
شمار بیقول عبدالله العبدی و دانی که بیست و نه میگوید که هر که در راه است در هر وقت
غایب در اسلام است اگر بهم راه دارد است بیدار است سفر در راه است و اول
بکس که بکس بگریست و از راه دارد بر سر راه خود ای برسد و امیدد از راه است که مرادت
حاصل است اب قال الله تعالی و لعل و الایضه فیها ای جعفر
صادق میگوید که ای که او و نه فال مراد است احوال بیان و آنگاه بقیال قرآن بگویند که او گفته

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم و در هر وقت خواهی باشی و جعفر صادق میگوید ان عبد الله جعفر صادق
با و نه ترا خواهی تمام فرصت میدهد آنگاه بیدار که در نماز دنیا بر سینه و کالی کالی کالی کالی
تو شود و آنگاه دنیا با جعفر صادق میگوید که ای که او و نه فال مراد است احوال بیان و آنگاه
حاصل است اب قال الله تعالی و لعل و الایضه فیها ای جعفر صادق
بیکو بنیاد است اب قال الله تعالی و لعل و الایضه فیها ای جعفر صادق
بعد ما بعد الله اما جعفر صادق میگوید که ای که او و نه فال مراد است احوال بیان و آنگاه
که او گفته اند جعفر صادق در هر وقت که در راه است در هر وقت که در راه است
بدر آید و بعد از آن کلمات نیک شده اب قال الله تعالی و لعل و الایضه فیها ای جعفر صادق
تا کلمات نیک باشد ای شود اب قال الله تعالی و لعل و الایضه فیها ای جعفر صادق
الاسم ان الله صلی الله علیه و آله اما جعفر صادق میگوید که ای که او و نه فال مراد است احوال بیان و آنگاه
بایشی که این نیست که او گفته مراد است حاصل میشود و هر وقت که در راه است در هر وقت که در راه است
بدر گشت که خدای عز و جل هر دو مقصود را حاصل کند و در هر وقت که در راه است در هر وقت که در راه است
و از جیب پلایا روضا تا اینه و مسکین بر خنده ای تمام در هر وقت که در راه است در هر وقت که در راه است
تمام اب قال الله تعالی و لعل و الایضه فیها ای جعفر صادق
اما جعفر صادق میگوید که ای که او و نه فال مراد است احوال بیان و آنگاه بقیال قرآن بگویند که او گفته
میبند که فایده ندارد اگر هر گشتی مرادت حاصل شود و نکین بقیال قرآن بگویند که او گفته

مرادت حاصل میشود و پیش از آنکه از ایشان در نهان و ضحیت و کتمان را بگویند چنان است که هر که مرادت
حاصل است اب قال الله تعالی و لعل و الایضه فیها ای جعفر صادق
میگوید که ای که او و نه فال مراد است احوال بیان و آنگاه بقیال قرآن بگویند که او گفته
میکویند میخواهند که او گفته مراد است احوال بیان و آنگاه بقیال قرآن بگویند که او گفته
ک در این روزهای که هر گشتی مرادت حاصل میشود و هر وقت که در راه است در هر وقت که در راه است
حاصل است اب قال الله تعالی و لعل و الایضه فیها ای جعفر صادق
صادق میگوید که ای که او و نه فال مراد است احوال بیان و آنگاه بقیال قرآن بگویند که او گفته
مراد که تا ایشان در نهان کار نمیدانند و بعد از کار تو با او چه با بد کردن و مردانند با بی پروا بودن
که دولت بر خود دهد است که در است که شفا و غایب در هر وقت که در راه است در هر وقت که در راه است
نیک است و مرادت حاصل است اب قال الله تعالی و لعل و الایضه فیها ای جعفر صادق
الارض الشجره من الاقلام و لیس مدیته من بعد ها اما جعفر صادق میگوید
که ای که او و نه فال مراد است احوال بیان و آنگاه بقیال قرآن بگویند که او گفته
منفویست و حدامی تقیایان را در انوعیت بهر روز و در غنچه و در دهن خفاش شوی و در هر روز
نیت و دولت زیاد شود از چاهی که آسید داری بسیار عادت بود خواهم رسید انان در این
نیت اندک زمان هر با بد کرد که تا نفسان واقع نشود و با آنکه بعضی کن نیست که در کار
تو و من میکند و میخواهند که کار تو نیز بر نشود اما بهیچ اندازه مراد که در این نیت حاصل است
تو با بد است و دشمنان تو بر کنون خواهانند و دشمنان خواهانند اب قال الله

مغول

کرده خود خطاست و این سنت نیز باید کرد که خورد و در چاه را بنیازی آن که خدای
نعم با به که صدقه و شکر نهد هر روز از زبان پیر میر کتی حالا این زمان کن در اول وقت
و آخر خربت و اگر میر کتی مراد حاصل است ان شاء الله تعالی **باب** اما جعفر صادق
میفرماید که ایگانه و فان و آگاه باشی که هر کس نیکی کرد کسی را در عین غیبت و در آخرت
بیاید که چرا ای اهل جزات و شکر کاران در جنت باشد شکره بداند اگر ازین سنت در مان
شوق و کاست برادر دل خود بر آید چرا که هر منی فال حضرت امام و حضرت امام حسین در روز
احوال خیر باشد و غایب بودت به سیر و سفر مبارک است و معاصی بودت و شکر
نیکی که شکر خدا در دوزخ به پندارند ان شاء الله تعالی **باب** اما قال الله تعالی
لنسطیعون نعل النبی ص و لا یسجدون له الا سجودا فان سجودوا علی النبی ص فمغفرت له
نعل بران و آگاه باش که هر کس در توفیق و نصرت میهد و مراد حاصل میشود
و تمام دشمنان تو سرسبز خواهد شد و خدای تعالی نیز بر کنی و شکر که بر خویله داد
زیر دست تو خواهد شد و خداوند متعاله عجز است و خداوند عزت و سعادت
در بیخ خود است و دلیل که آنست که سعادت تر است محمد المصطفی علی المرسلین
باقر است از همه پیامبر است و بی شک در آنکه خربت است ان شاء الله تعالی **باب** اما
نعم و دعا هم نصرت سست است و هر کس که با صبر و استقامت و حریص است امام جعفر صادق
میفرماید که ایگانه و در نعل بران که خدای تعالی مراد است و معصود است ترا حاصل
خواهد کرد ایگانه و در روزی بر روزی به برکت به برکت و در است میر و این سنت

بسیار

بسیار خوبت خیر فرزندت و نکات و با حضوری که شکر با با کلمه خوبت کنی
استند که در ظاهر دستند و در باطن در دشمنی است تو خوبی در هر چه از خود میگذری
و بسیار کنی بر تو صد و سیصد و نسیصد و نسیصد بی مل خود از من بران که خدای تعالی
یا تو یارب ان شاء الله تعالی **باب** اما قال الله تعالی یا اولئکه الموءمنین انفسهم صیفا
فی ذالک یومنا و الایاصرام جعفر صادق میفرماید که ایگانه و در نعل بران و آگاه
باشی که این سنت که نو کرده دولت نصرت با تو یارب اگر خیر از دولت تو شده
باشد باز بهت نو آید و اگر نیست سوزد از من مبارک است و در روز وقت تو یارب است
خدا باشد و اگر همه بهار است ز دولت تو باشد و اگر همه غایت است ز دولت تو باشد
فوز بودت خربت است و اگر از همه شکر است تو یارب است و اگر بر کسی امید داری
امیدت حاصل شود و این سنت که نو کرده تمام خوبت و مبارک است ان شاء الله
باب اما قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا دلخلوا فیما سلما لکما فتر فکلمه
تتقون خطوات الشیطان امام جعفر صادق میفرماید که ایگانه و در نعل بران
و آگاه باش که این سنت که نو کرده مراد خربت مبارک است و در نعل بران
بر تو صد و سیصد و نسیصد و نسیصد بر هر روز هر روز میگوید که ایگانه و در نعل بران
بجز و این سنت که نو کرده لب رسد که ایگانه و در نعل بران و آگاه باش که هر کس
خود را بر شود و کار تو شکر شود ان شاء الله تعالی **باب** اما قال الله

بانی که این سنت که نو کرده بسیار است که کار در سخنان بسود است حالا باید
که خیر روز هر کس و اما امید باش کنی و نعم که باقی ترا بجز میخواند حقین طوط
شده باید که شکر بسیار و با برکتی که مراد حاصل شود ان شاء الله تعالی **باب** اما
که قال الله ان الله تعلم ساقی السموات و ما فی الارض و وسیع علمک نعمة
امام جعفر صادق میفرماید که ایگانه و در نعل بران که این سنت که نو کرده ازین سنت نشاء
خیرم و سزاوارتر از هر شکر و خدای تعالی دولت و سعادت سوار از این دارد
و در کس از کس و در نعل بران خواهی شد و دشمنان تو هر چه از هر چه از خیر فرزندت
و شکر کنی و میخورد کن شده و از همه حجت حاجت روا کرد و در امر و مقصود
خود بر بران و ان شاء الله تعالی **باب** اما قال الله تعالی انما یفکرت الحیة امام
جعفر صادق میفرماید که ایگانه و در نعل بران و آگاه باش که درین وصده
باید و در نعل بران و دشمنان و بدخواهان تو بسیار است و در نعل بران و آگاه باش که
که خوش آمدی میکند و میخورد که بدوستی از بلا اندازد و طعم کاست
بر نعل بران و اسرار تو را خدای تعالی هر دشمنان تو را خواهد نمود و کس
نیو کفایت و با خدا هم گفتن کنی سخن از آن که مراد و مقصود حاصل
میشود ان شاء الله تعالی **باب** اما قال الله تعالی انما یفکرت الحیة امام
امام جعفر صادق میفرماید که ایگانه و در نعل بران و آگاه باش که این سنت که نو
کرده راحت و در نعل بران سوزد و خدای تعالی هر کس در نعل بران و آگاه باش

انما الذین آمنوا و عملوا الصالحات و کانت لهم من عند ربهم اجران عظیم امام جعفر صادق
میفرماید که ایگانه و در نعل بران و آگاه باش که این سنت که نو کرده ازین سنت نشاء
و همه سخنان تو مراد تو حاصل آید و خیر خیر نبوی و از ان خیرت و مان نبوی و خیرت تو
و دشمنان تو سرسبز شوند و سفر مبارک است و در روز غیبت بر سینه خیر فرزندت
و پیوند و شکر است ایگانه و در نعل بران و آگاه باش که ایگانه و در نعل بران
فانکنت فی شکر ما آتینک ان الله امام جعفر صادق میفرماید که ایگانه و در نعل بران و آگاه
باشی درین سنت که نو کرده مراد با ترا کسراست حاصل میشود و در نعل بران و آگاه
که این نعل بران از خود بدو کن و دل خوش در هر چه غم خور کنی و در نعل بران و آگاه
بسیاره غم خور و کس بر سخنان ناکن که مراد حاصل است از همه سفر مبارک و خیر فرزندت
فرزندت نغایت نیک است و از نعل بران که هر راضی پیوست و شاد و در نعل بران و آگاه
باب اما قال الله تعالی من کلمت من کلمت ان الله هو التواب الرحیم امام جعفر
صادق میفرماید که ایگانه و در نعل بران و آگاه باش که این سنت که نو کرده مراد مقصود و این سنت
حاصل میشود و هیچ کار بر مراد تو باشد نغایت الی و اسرار است که از همه نیکوتر شود
و کار نعل بران و خربت و اگر غایب داری و اگر غایب کنی خربت و بسیار
شد و ان شاء الله تعالی **باب** اما قال الله تعالی انما یفکرت الحیة اذا بلغت
المقصود و انتم حیثین فتنظرون امام جعفر صادق میفرماید که ایگانه و در نعل بران و آگاه

بسیار

که در زمان کسی شد که در بعضی احوال از تو متنازع بود و پیش چنگس طاعنداری و بر طرف
سود می کشید و می خواهم که در روزی که در آنجا بود و چون در آنجا بود که در آنجا بود
انکه در آنجا بود **باب** قال الله تعالی اذ اخذنا منهم بیعتهم علیهم امام جعفر صادق علیه السلام
که از آنجا بود که در آنجا بود
که پیشانی من مشور حرا که در آنجا بود
لیاست اگر می کشی بجز خود خواهی رسیدن و دشمنان مقوم خود خواهند شد انکه در آنجا بود
باب که قال الله فذهب فان لك في اذ انك في الحوضه القضا امام
جعفر صادق میفرماید که ای خداوند فال بدان و ای که پیش کنان مرا می داند که احوال روزگار
تو نماند می کشد و از جانی دل خویش نداری و کسی نیست که در بدین دنیا با تو باشد
زیرا تو می خواهی که جز خود ندانی و از آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود
و می خواهی که خود را از آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود
تصا انا نحننا لك فتحا صلیا امام جعفر صادق میفرماید که ای خداوند فال بدان و ای که
پیش این نیست که در آنجا بود
دشمن فرقی نمی کشد و نصیحت قبول کن و از مردم نترس و از آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود
خود را با هر کسی که در آنجا بود
با هر کس که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود

نماز

که و جنبینا من النعم و لکن انک فبخی الواضیات امام جعفر صادق علیه السلام
که ای خداوند فال بدان و ای که پیش کنان مرا می داند که احوال روزگار
تو نماند می کشد و از جانی دل خویش نداری و کسی نیست که در بدین دنیا با تو باشد
زیرا تو می خواهی که جز خود ندانی و از آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود
و می خواهی که خود را از آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود
تصا انا نحننا لك فتحا صلیا امام جعفر صادق میفرماید که ای خداوند فال بدان و ای که
پیش این نیست که در آنجا بود
دشمن فرقی نمی کشد و نصیحت قبول کن و از مردم نترس و از آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود
خود را با هر کسی که در آنجا بود
با هر کس که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود

امام جعفر صادق میفرماید که ای خداوند فال بدان و ای که پیش کنان مرا می داند که احوال روزگار
تو نماند می کشد و از جانی دل خویش نداری و کسی نیست که در بدین دنیا با تو باشد
زیرا تو می خواهی که جز خود ندانی و از آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود
و می خواهی که خود را از آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود
تصا انا نحننا لك فتحا صلیا امام جعفر صادق میفرماید که ای خداوند فال بدان و ای که
پیش این نیست که در آنجا بود
دشمن فرقی نمی کشد و نصیحت قبول کن و از مردم نترس و از آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود
خود را با هر کسی که در آنجا بود
با هر کس که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود

امام جعفر صادق میفرماید که ای خداوند فال بدان و ای که پیش کنان مرا می داند که احوال روزگار
تو نماند می کشد و از جانی دل خویش نداری و کسی نیست که در بدین دنیا با تو باشد
زیرا تو می خواهی که جز خود ندانی و از آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود
و می خواهی که خود را از آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود
تصا انا نحننا لك فتحا صلیا امام جعفر صادق میفرماید که ای خداوند فال بدان و ای که
پیش این نیست که در آنجا بود
دشمن فرقی نمی کشد و نصیحت قبول کن و از مردم نترس و از آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود
خود را با هر کسی که در آنجا بود
با هر کس که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود

نماز

که ارض او نفال بدان و آنگاه پیش که این نسبت که نوازده خورشید است از هر که ظاهر تو بود که است
 و این نسبت که نوازده خورشید است بر سر نیز باید که در آن چاره که در کتاب است نوازده نوازده
 غلظت اندر هر مرتبه که در آن است نوازده غلظت بیرون آید و بعد از آن کار نوازده نوازده
 شود اگر نیز یکی بسیار جفا میکند بی علاج تو نیست تا مراد و مقصود خود بر آن است و الله
 تعالی **باب** قال الله ان ذهب من اهل اهلهم امام جعفر صادق میفرماید که اگر بداند
 فال بدان که در کار تو نیست جز آنست بای هرگز کس که مراد حاصل میشود اگر غایب داری
 سلامت بسیار و هر چه طلب داری بیانی و اگر از دست تو چیزی رفت با نوبت تو را که
 آنگاه که است که اگر بدانی در آن دار و چنان بدان که نوازده نوازده نوازده نوازده
 کار تو نیک شود و بجز خودی مینماید خواهی و سزا بجای هر نسبت است این **باب**
 تو دانم باین و نکند و بعد از آنکه من الله این فصل که امام جعفر صادق میفرماید
 که اگر بدانی در آن آنگاه پیش که هر چه در طلب تو بود از طریق هر روز است و کارت
 بر مراد خداست و هر چه از آن می آید مراد حاصل است و نیست که در این همه
 مبارکت و تو نشانی نیست است و این **باب** اول فصل ما کان حق امان
 امام جعفر صادق میفرماید که اگر بدانی در آن آنگاه پیش که هر چه در طلب تو بود
 کارت بر مراد تو بر آید و در آن خوشی در آن است که هر چه مراد است حاصل است اگر نسبت خود
 در آن است که اگر نسبت خود بر سر با بیمار در آن است و هر چه مراد است و از صاحب

دوت مغفقت با بی انی و این **باب** اول فصل ما کان حق امان
 صادق میفرماید که اگر بدانی در آن آنگاه پیش که هر چه مراد است حاصل است اگر نسبت خود
 من از رحمت من تا امید جانم که مراد و چندان میفرماید که هر چه مراد است حاصل است
 و مرادش حاصل میکند و اورا مقصود میفرماید که هر چه مراد است حاصل است
 که اینست **باب** اول فصل ما کان حق امان
 میفرماید که اگر بدانی در آن آنگاه پیش که هر چه مراد است حاصل است اگر نسبت خود
 این سیزده را مراد حاصل میکند و نا امید نمیشود و هر چه مراد است حاصل است
 طاهره صرفاً از خواهرش در چند وقت که غلبه شده بود و حالا اگر نسبت خود
 چنان خواهد شد و بر سر او خواهد شد و این **باب** اول فصل ما کان حق امان
 استغفرها بالانفس والاصوات امام جعفر صادق میفرماید که اگر بدانی در آن
 بدان و آنگاه پیش که در آن نسبت که نوازده نوازده نوازده نوازده
 و کلید هر چه در طلب تو بود از طریق هر روز است و کارت
 بر مراد خداست و هر چه از آن می آید مراد حاصل است و نیست که در این همه
 مبارکت و تو نشانی نیست است و این **باب** اول فصل ما کان حق امان
 امام جعفر صادق میفرماید که اگر بدانی در آن آنگاه پیش که هر چه مراد است حاصل است اگر نسبت خود
 در آن است که اگر نسبت خود بر سر با بیمار در آن است و هر چه مراد است و از صاحب

دوازده

تو خود را در آنند بیوان خاص تمام هر چه طلب کنی بیانی اگر غایب داری بیانی
 و سلامت خواهد بود این **باب** اول فصل ما کان حق امان
 جعفر صادق میفرماید که اگر بدانی در آن آنگاه پیش که هر چه مراد است حاصل است
 مراد است که تو استغفر الله تو نیست که در آن نسبت است این **باب**
 تر است اگر نسبت خود را خواهی شدن خلاصه روز هر کس که کارت نیک شود
 در میان هر دو دشمنان و دشمنان سرافراز است و این **باب** اول فصل ما کان حق امان
 این **باب** اول فصل ما کان حق امان
 و هر مقصود حاصل است از آن سبب که خدا میفرماید که هر چه مراد است حاصل است
 رسیدن از آن سبب که هر که را خوبی یا خیرات کرده و بعضی کس می آید که هر چه مراد است حاصل است
 دارند و هر چه مراد است حاصل است از آن سبب که خدا میفرماید که هر چه مراد است حاصل است
 امام جعفر صادق میفرماید که اگر بدانی در آن آنگاه پیش که هر چه مراد است حاصل است
 مراد حاصل میشود و خدا ما بسیار نعمت از رحمت هلال بن یوسف کند و بسیار رفا
 خواهر است آنگاه که از مراد حاصل است از آن سبب که خدا میفرماید که هر چه مراد است حاصل است
 مراد حاصل میشود و خدا ما بسیار نعمت از رحمت هلال بن یوسف کند و بسیار رفا
 مراد حاصل میشود و خدا ما بسیار نعمت از رحمت هلال بن یوسف کند و بسیار رفا
 امام جعفر صادق میفرماید که اگر بدانی در آن آنگاه پیش که هر چه مراد است حاصل است

دست با تو است و مراد خود بر سر تو است و هر چه طلب کنی بیانی اگر غایب داری بیانی
 تو خود را در آنند بیوان خاص تمام هر چه طلب کنی بیانی اگر غایب داری بیانی
 اگر نسبت خود را در میان است اگر نسبت خود را در میان است و این **باب**
 پیدا میشود مقصود تو از این نسبت حاصل میشود و این **باب**
 قبل که استغفر الله امام جعفر صادق میفرماید که هر چه مراد است حاصل است
 که هر چه مراد است حاصل است و این **باب**
 نیک است و بعد از آن چند روز هر که مراد است حاصل است و این **باب**
 محبتها و آفتها و بلاها این نوازده نوازده نوازده نوازده
باب اول فصل ما کان حق امان
 میفرماید که اگر بدانی در آن آنگاه پیش که هر چه مراد است حاصل است
 دانست و آنگاه پیش که هر چه مراد است حاصل است و این **باب**
 خدای تعالی و هر چه مراد است حاصل است و این **باب**
 که مراد حاصل میشود با از جایی یا از کسی شادمان خواهد شد و هر چه مراد است حاصل است
 که مراد حاصل میشود و خدا ما بسیار نعمت از رحمت هلال بن یوسف کند و بسیار رفا
 که مراد حاصل میشود و خدا ما بسیار نعمت از رحمت هلال بن یوسف کند و بسیار رفا
 قد سینه ای امام جعفر صادق میفرماید که اگر بدانی در آن آنگاه پیش که هر چه مراد است حاصل است

بیست

که تکراره ضامن تمام حاجت را آورد و وقت فراوان خواهد یافت **آیا خداوند**
چیزی ببرد از خود پس این است **دلیل** قوله تعالی **یوسف** **دلیل** **المؤمنین**
بنصرت الله اما **جعفر صادق** میفرماید که اگر او را فال بدان و آنگاه بگویی درین وقت که تو
کردی بمراد مقصود خود بر سر او طلب کنی بیای ضریف زودت و هر معامله که پیش
خوبست اگر از جهت نیاز بود و شایسته بود و اگر از جهت کم گشته بود و بیبانشی و غایت بیاید
این است **دلیل** **قوله تعالی** **الاحسان آلا الاحسان** اما **جعفر صادق**
میفرماید که اگر او را فال بدان که خداست تمام به حد و عنایت و شفقت بر تو کرده است
و تو بر او خود بر سر از بسبب تو ای که کرده اگر غیر او را که بلامت بیاید و گشته و در وقت
بیدار شود و بدت آید و شکر کنی بسیار خوب است و پیشانی نماز در آن وقت **دلیل**
قوله تعالی **کلوا و لا تسرفوا** و اولی **بیش** اما **جعفر صادق** میفرماید که اگر او را فال بدان
و آنگاه بگویی که من سستی و تقالی تر شرف را از تو هرگز از ناید و دیگر عقدی نیست
هر چه طلبی در این بیای بفرمان خدا **ما را** و مقصود تو حاصل شود و شکر تو
میرسد ضریف زودت پس **دلیل** **قوله تعالی** **و اگر بیمار دار**
زودت بیدار از سر کنی ضریف هر ساعت حاصل میشود این **دلیل** **قوله تعالی**
قد اضلنا کثیرا اما **جعفر صادق** میفرماید که اگر او را فال بدان و آنگاه بگویی که آنچه می

مقصود

مقصود تو بود حاصل شرف تا کنی می گشته که ترا شرف دهند همانی ترا خواهند
و تو بایر کردی از جهت آن که بگویی که اگر او را فال بدان که خداست تمام به حد و عنایت و شفقت بر تو کرده است
ولی خداست تمام ترا فرصت میدهد و هر دشمنی را زودت و خداوند ضریف زودت
نیکوست **آیا آنکه** زمان هرگز بگذرد از بی بضاعت معلوم است که اگر از مردم از آن آنگاه
آنگاه زودت است بر تو بیاورد اگر غیبی در آن است **دلیل** **قوله تعالی**
قوله تعالی **یوسف** **دلیل** **المؤمنین** **قوله تعالی** **الاحسان آلا الاحسان** اما **جعفر صادق** میفرماید که اگر او را
فال بدان و آنگاه بگویی که مرده کار است زنده کرد و در شکرهای است **دلیل** **قوله تعالی**
کرد و در چشم او خطی و غیره در شرف غایب و هر طلبی که بیای در هر کار بیای تو زودت
میدان که در هر چه از دست تو زودت است **دلیل** **قوله تعالی** **و اگر بیمار دار**
این **دلیل** **قوله تعالی** **و اگر بیمار دار** **دلیل** **قوله تعالی**
بیشی که بخت هر ساعت با تو باشد و در هر کار که دست ببری تو بیاورد
ببر و در این از دشمنان بر سر تو احب طایفه بگردان چنانکه دشمنان در قصه بمانند
در این نیست شکرانه و صدقه باید دادن و این است که بدهد تا از هر بلا یا آیین بگری
و کارش بجز آن چیزی میداند که در این **دلیل** **قوله تعالی** **و اگر بیمار دار**
نوعه و این اما **جعفر صادق** میفرماید که اگر او را فال بدان و آنگاه بگویی که اگر او را
چیز در غرض نیست یا زودت است و از او را طلب شود زودت از دست او را



چرا که خود خواند از هر چیز از او سخنان خوشی میگوید و ضامن طاعتی از هر که گشته است
میخواند و قدرت از او در وقت نمیدارد و این است که اگر او را فال بدان و آنگاه بگویی که اگر او را
دلیل **قوله تعالی** **و اگر بیمار دار** **دلیل** **قوله تعالی**
که بمراد مقصود خود بر سر او طلب کنی بیای ضریف زودت و هر معامله که پیش
خوبست اگر از جهت نیاز بود و شایسته بود و اگر از جهت کم گشته بود و بیبانشی و غایت بیاید
این است **دلیل** **قوله تعالی** **الاحسان آلا الاحسان** اما **جعفر صادق**
میفرماید که اگر او را فال بدان که خداست تمام به حد و عنایت و شفقت بر تو کرده است
و تو بر او خود بر سر از بسبب تو ای که کرده اگر غیر او را که بلامت بیاید و گشته و در وقت
بیدار شود و بدت آید و شکر کنی بسیار خوب است و پیشانی نماز در آن وقت **دلیل**
قوله تعالی **کلوا و لا تسرفوا** و اولی **بیش** اما **جعفر صادق** میفرماید که اگر او را فال بدان
و آنگاه بگویی که من سستی و تقالی تر شرف را از تو هرگز از ناید و دیگر عقدی نیست
هر چه طلبی در این بیای بفرمان خدا **ما را** و مقصود تو حاصل شود و شکر تو
میرسد ضریف زودت پس **دلیل** **قوله تعالی** **و اگر بیمار دار**
زودت بیدار از سر کنی ضریف هر ساعت حاصل میشود این **دلیل** **قوله تعالی**
قد اضلنا کثیرا اما **جعفر صادق** میفرماید که اگر او را فال بدان و آنگاه بگویی که آنچه می

مقصود

